

ادب سریانی، گذشته از ترجمه و تفسیر متون علمی و ادبی از یونانی و چند زبان دیگر، اساساً ترجمه و تفسیر متون دینی مسیحی را در بر می‌گیرد. آثار سریانی غیر مسیحیانی مانند صابئین حران که روزگاری بسیار گسترده بود و بنا به روایت بار عبرائوس (Bar Hebraeus) (یا ابن العیری)، نشانه‌هایی از آن دست کم تا قرن سیزدهم میلادی باقی بود، اینک تقریباً به تمامی از دست رفته است. پیشینه ادب سریانی به قرن دوم م بازمی‌گردد اما اوج آن قرن چهارم تا نهم م محسوب می‌شود. تاریخ ادب سریانی با ترجمه و تفسیر کتاب مقدس آغاز می‌شود و از این میان ترجمه و تفسیر ساده یا بسیط این کتاب یعنی *mappkta peshitta* جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زمان و مکان این ترجمه را به درستی نمی‌توان نشان داد، اما از آنجا که در این ترجمه سبک‌ها و شیوه‌های گوناگونی به چشم می‌خورد، فرض بر این است که شخصی واحد مثلاً یکی از علمای دینی شهر ادسا به این کار مبادرت نورزیده و نسل‌های متعددی از مترجمان و مفسران از همان قرن دوم م دست به ترجمه کتاب مقدس از یونانی و بعضاً از عبری به سریانی زده بودند و برخی گمان می‌برند که شاید یهودیان یا یهودیان سریانی زبانی که به مسیحیت گرویده بودند نیز در این کار دخیل بوده‌اند.^۱ در آغاز این ترجمه‌ها توسط مونوفیزیت‌ها انجام می‌شد و نسطوریان چندان نقشی در این کار نداشتند تا اینکه در سال ۵۳۶ م، بنا بر کتاب *المجدل*، نوشته مار ابن سلیمان (نیمه نخست قرن دوازدهم م)، یکی از ایرانیان زردشتی که به مسیحیت گرویده و نام «مارآبا» اختیار کرده بود به ادسارفت و در آنجا نزد فردی به نام توماس، یونانی فراگرفت و به کمک او عهد

^۱ در این باره نک:

Wright, W., *A short history of Syriac Literature*, Amsterdam, 1894 (rep. 1966), p. 3ff.

درباره ترجمه قدیم سریانی «کليلة و دمنه»

فاضل پاکزاد*

(توبینگن)

چکیده: از میان چندین ترجمه سریانی از متون فارسی میانه (پهلوی) ترجمه سریانی سه متن سندبادنامه، اسکندرنامه و کليلة و دمنه در دست است که نزدیک‌ترین و کهن‌ترین ترجمه به متن اصلی فارسی میانه محسوب می‌شوند.

در این مقاله پس از شرحی کوتاه درباره ترجمه سریانی سندبادنامه، به ترجمه سریانی کليلة و دمنه پرداخته شده است.

ترجمه سریانی کليلة و دمنه ترجمه‌ای است از متن هندی کهن پنجه تئترا، از مجموعه ترجمه فارسی میانه آن در دوازده باب که اکنون ابوابی از آن از دست رفته تنها پنج باب آن با پنجه تئترا مطابقت دارد.

متن سریانی جدید کليلة و دمنه در قرن چهارم یا پنجم هجری از عربی به سریانی ترجمه شد. مترجم نامعلوم آن ظاهراً روحانی مسیحی بوده است که کوشیده با نقل عباراتی فراوان از انجیل به این اثر رنگ و بویی مسیحی ببخشد. این ترجمه انباشته از لغات عربی است.

ترجمه سریانی قدیم کليلة و دمنه کهن‌ترین ترجمه موجود از اثر بروزیه مستقیماً از روی ترجمه پهلوی صورت گرفته و انبوهی از واژگان فارسی میانه در آن به کار رفته است. ترجمه سریانی با دیگر ترجمه‌هایی که براساس ترجمه عربی این المقتع صورت گرفته، گذشته از فقدان دو باب آغازین، تفاوت‌های فاحش دارد. از جمله ترتیب ابواب، حفظ کتابت اسامی خاص سنسکریت با تغییرات جزئی، حال آنکه در ترجمه عربی اسامی خاص به کلی دیگرگون شده‌اند.

در پایان مقاله، اسامی ده بابی که در متن قدیم سریانی آمده به همراه حکایت‌های فرعی هر باب و تفاوت‌های آنها با پنجه تئترا، متن عربی، ترجمه‌های فارسی و ترجمه یونانی و ترجمه قدیم عبری کليلة و دمنه آورده شده است.

کلید واژه: کليلة و دمنه؛ سندبادنامه؛ پنجه تئترا؛ زبان سریانی؛ ترجمه؛ فارسی میانه (پهلوی)؛ ترجمه سریانی سندبادنامه؛ ترجمه سریانی کليلة و دمنه؛ ترجمه یونانی کليلة و دمنه؛ ابواب کليلة و دمنه.

* دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی؛ استاد دانشگاه توبینگن.

جدید را به سریانی برگرداند.^۲ مار ابا سپس تر در سلوکیه مدرسه‌ای بنا نهاد و می‌گویند چون با خسرو انوشیروان از در مخالفت درآمد، به آذربایگان تبعید شد و پس از چندی دوباره به سلوکیه بازگشت و به فرمان خسرو دستگیر و به زندان سپرده شد و در زندان درگذشت. یکی از شاگردان مار ابا افرائیم کشکری (الواسط) بود که رساله‌ای در باب زهد نوشته و شاگردش، ایوب، این رساله را به فارسی میانه ترجمه کرده بود.^۳ در سال ۵۵۲ م فردی به نام یوسف جانشین مار ابا شد و او همان پزشکی است که در دربار خسرو از قدر و مرتبه‌ای برخوردار بود و پس از او، یکی دیگر از شاگردان مار ابا به نام حزقیال جانشین او شد و در روزگار اوست که پائولوس پارسی می‌زیست که از مصاحبان خسرو محسوب می‌شد؛ پائولوس که در «دیرشهر» زاده شده بود، به‌گفته ابن العبری از دانش فلسفی و دینی عظیمی برخوردار بود و مقام سر اسقف پارس را داشت اما چندی بعد به دین زردشتی گروید. از او رساله‌ای در منطق در دست است که آن را به خسرو اهدا نموده و دستنویسی از این رساله اکنون در موزه بریتانیا موجود است و لاند (Land) آن را با توضیحات و تعلیقات به لاتین ترجمه کرده است.^۴ پائولوس پارسی بنا به گفته سیمعانی^۵ معاصر بود، مترجم سریانی کلیله و دمنه بوده است. پس از مرگ حزقیال، کلیسای نسطوری به آشوب دچار شد و دربار ساسانی بر سر جانشینی حزقیال به نفع عیشوع بیع، یکی از مدرسان «مکتب نصیبین» که مورد عنایت شیرین، همسر خسرو، و پزشک وی، جبرئیل سنجاری بود، تصمیم گرفت. درگیری‌ها و مناقشات فرقه‌ای نسطوریان و مونوفیزیت‌های ایران همزمان بود با آشوب‌های سیاسی اواخر دوران ساسانی که این آشوب‌ها سرانجام به قتل خسرو پرویز به سال ۶۲۸ م انجامید و در قتل او برخی از نسطوریان ایرانی، به‌ویژه شمطا و قُرطا، دو فرزند یزدین، رئیس گردآوری خراج در سراسر شاهنشاهی ساسانی، دخیل بوده‌اند. عیشوع بیع از سویی در دربار خسرو و از سوی دیگر نزد مورس امپراطور بیزانس از وجهه‌ای خاص برخوردار بود و در واقع به وساطت اوست که مریم دختر مورس به همسری خسرو درآمد. عیشوع بیع علاوه بر این از دوستان نزدیک پادشاه عربی حیره ابوقابوس نعمان بن منذر بود.

مکتب و مدارس دینی (Mad(h)rāšē) که به آنها اشاره شد، از قرن پنجم م از جایگاهی خاص برخوردار بوده‌اند و در این میان «مکتب پارسی» در اِدسا، «مکتب نصیبین» و «مکتب ماحوزه» در نزدیکی سلوکیه بسیار فعال بوده‌اند. مکتب نصیبین نه فقط یکی از مراکز دینی، بلکه یکی از مکتب ادبی دوران ساسانی بوده است. هر مکتبی مُدرّسی جداگانه برای قرائت متن (mahgēyānē) و تفسیر متن (makrēyānē) داشت و شاگرد علوم دینی پس از فراگیری صرف و نحو، مدارجی را پشت سر می‌نهاد تا سرانجام به مرتبه مفسّر متن دینی (mallēphānē) نائل می‌گشت. «مکتب پارسی» اِدسا فعال‌ترین و بزرگ‌ترین مکتب دینی آن زمان محسوب می‌شد؛ در همین مکتب بود که برجسته‌ترین متألهین نسطوری به ترجمه و تألیف آثار مختلف از یونانی به سریانی می‌پرداختند: پاول ساموساتایی، دیودور طرطوسی و تئودور موپسوستیا و ماری پارسی و دادیشوع و بسیاری از برجسته‌ترین مفسّرین و متألهین نسطوری برخاسته از همین مکتب پارسی‌اند. بسیاری از این افراد خود از ایرانیانی بودند که به مسیحیت گرویده بودند: نرسه که مخالفان وی از او به «مبروص» و هم‌کیشان نسطوریش با صفت «ارغنون روح القدس» یاد کرده‌اند و تفاسیری بر کتب خمسه موسی، یوشع و اشعیا و جز آن بدو منسوب است. ماری پارسی که بنا به روایت عبدیشوع^۶ علاوه بر تفسیری بر کتاب دانیال، مؤلف ردیه‌ای است بر آراء مغان ساکن اِدسا؛ دیگر از پیوستگان «مکتب پارسی» الشع است که رساله‌ای از آکاسیوس در باب ایمان را برای قباد، پادشاه ساسانی، به فارسی میانه ترجمه کرده بود.^۷ به این گروه از نویسندگان باید نام «یزدداد» یا «ایزداد» را افزود که مؤلف دو رساله، یکی در رد آراء مغان پارسی و دیگر در رد ابن دیصان است. چنانکه به روشنی پیداست، «مکتب پارسی» اِدسا مرکز اصلی فراگیری یونانی و ترجمه متون یونانی در اوان شکل‌گیری ادبیات سریانی بوده است. قدیمی‌ترین دستنویسی که از مترجمان «مکتب پارسی» در دست است، دستنویسی است مورخ ۴۱۱ م مشتمل بر ترجمه رساله «ادراکات» (Recognitions) کلمنت، ترجمه رساله جدلی تیتوس بُستارایی علیه مانویان، ترجمه رساله تئوفانیا (Theophania) تألیف اُزیوس (Eusebius)؛^۸

² Assemani, J. S., *Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana*, Rome 1725 iii. 1, 86.

³ *BO.*, iii. 1, 155.

1894, rep. 1966, p. 123.

لازم به اشاره است که برگردان لاتین نام السیمعانی، یعنی Assemani و Assemanus، در ترجمه‌های فارسی غالباً به صورت‌های نادرست آسمانی، آسمانی و ارسمانی ضبط شده است.

⁶ *BO.*, iii. 1, 171.

Wright, W., *A short history of Syriac Literature*, 61 ff.

⁴ Wright, W., *A short history of Syriac Literature*, Amsterdam,

⁵ Assemanus, *Bibliotheca Orientalis* ..., iii. 1, 219.

⁷ *BO.*, iii. 1, 389.

^۸ در این باره نک:

و همانجا به سال ۲۲۲م درگذشت. آثار او بیشتر رسالاتی است در رد چندخدایی و ثنویت مرقیون. از آثار او یکی نیز تاریخ ارمنستان بود که از دست رفته و موسی خورنی از ترجمه یونانی این اثر در نگارش کتاب تاریخ ارمنستان سود جسته بود. از جمله آثاری که به ویژه در بررسی تاریخ سیاسی و دینی ایران دوران ساسانی دارای اهمیتی خاص است «نامه اعمال شهدای سریانی» و سیره قدیسین مسیحی ایرانی است که اگرچه انباشته از روایت‌های حماسی و افسانه‌ای است، اما به ویژه در روشن شدن بسیاری از زوایای تاریک اواخر دوران ساسانی منابع مهمی محسوب می‌شوند. از جمله مشهورترین این گروه از نویسندگان سریانی ماروتا اسقف میافارقین است که دو بار نیز از سوی تئودوسیوس دوم به عنوان سفیر نزد یزدگرد اول گسیل شد؛ کتاب «اعمال شهدای ماروتا به شرح زندگی مسیحیان دوره پادشاهی شاپور دوم، یزدگرد اول و بهرام پنجم می‌پردازد.

پس از فروپاشی دولت ساسانی و تسلط مسلمانان، راهی که مسیحیان سریانی زبان ایران در اوان دوران ساسانی در ترجمه آثار یونانی و ایرانی آغاز کرده بودند به گونه‌ای دیگر به حیات خود ادامه داد، راهی که به نهضت «ترجمه» انجامید که برجسته‌ترین مترجم این نهضت باز هم یک مسیحی سریانی زبان است: حنین بن اسحاق. می‌دانیم که او ابتدا در بغداد نزد یوحنا بن ماسویه به فراگیری طب پرداخت و چون میان استاد و شاگرد مناقشه‌ای افتاد، حنین به نواحی یونانی زبان کوچید و زبان یونانی آموخت و سپس طیب خلیفه المتوکل شد. حنین اگرچه اکثر آثار خویش را به عربی نوشته یا از یونانی به عربی ترجمه کرده، اما او را باید بانی فرهنگ نویسی سریانی دانست: عبدیشوع^۹ سه اثر به سریانی را از او نام می‌برد، یکی درباره بیم از خداوند، دیگر اثری در صرف و نحو سریانی و سوم فرهنگ جامع زبان سریانی. بخش اعظم فرهنگ جامع حنین در فرهنگ‌های سریانی متأخرتر بارعلی و باربهلول اخذ شده است. عنوان اثر حنین در زمینه دستور زبان سریانی ظاهراً Kēthābhā dhē-Nukzē «کتاب النقطه» نام داشته و ابن العبری در یکی از آثار خویش به این کتاب استناد کرده است. در قرن سیزدهم م اگرچه ادب سریانی دیری راه زوال پیموده بود، اما در همین قرن بود که یکی از مشهورترین ادیبان و واپسین متکلم و عالم سریانی زبان

این دستنویس اکنون به ش Add. 12150 در بریتیش میوزیوم محفوظ است. دیگر از ایرانیانی که در این مکتب فعال بوده‌اند مغنا (یا مگنا) متولد شیراز و معاصر پیروز پادشاه ساسانی (۴۵۷/۸۴م) است که سپس در ادسا سکنی گزید و سیمون بیت اردشیری از او به عنوان یکی از علمای برجسته نستوری یاد کرده است.^{۱۰} اثر مغنا ترجمه و تفسیری است بر آراء تئودور مویسوستیا و دیدودور؛ او چندی بعد ادسا را ترک کرد و به سمت اسقف پارس برگزیده شد و سپس، در حدود سال ۴۲۰م، یعنی در واپسین سال سلطنت یزدگرد اول از سوی یزدگرد به مقام کاتولیکوس شهر سلوکیه انتخاب شد. ترجمه آثاری از سریانی به فارسی میانه (پهلوی) بدو منسوب است.^{۱۱} «مکتب پارسی» ادسا که به نستوریان تعلق داشت، بر اثر درگیری‌های فرقه‌ای و سیاسی میان نستوریان و یعقوبیان در سال ۴۸۹م به فرمان زنو (Zeno) امپراطور روم با خاک یکسان شد.

طی سال‌های ۶۳۳ تا ۶۳۶ م پس از تسخیر شام و برچیده شدن حکومت‌های کوچک الحیره، کندی و غسانی توسط مسلمانان، نشانه‌های سقوط شاهنشاهی ساسانی بیش از پیش آشکار می‌شود؛ در سال ۶۳۰م در دوران سلطنت دختر خسرو دوم بوران دخت، عیشوع یبع دوم یکی از ایرانیان مسیحی و فرزند یکی از اشراف زردشتی به نام «بس-تُهمک» بطریق کلیسای نستوری ایران که در مکتب نصیبین تحصیل کرده بود، به سفارت نزد هراکلیوس امپراطور بیزانس فرستاده شد. بنا بر گواهی BO., ii, 418، عیشوع یبع که از فروپاشی قریب الوقوع دولت ساسانی آگاه بود، خود به وساطت یکی از مسیحیان متنفذ نجران به دیدار سرداران عرب رفت تا پیمان مسیحیان ایرانی را که پیشتر بنا به گفته بار عبرائوس (ابن العبری) با اعراب منعقد کرده بودند، بار دیگر تجدید نمایند. بار عبرائوس می‌گوید که این پیمان در دیدار با پیامبر اسلام منعقد گشته بود، اما محتمل‌تر آن است که دیدار نخست فرستادگان مسیحیان ایرانی نه با پیامبر اسلام، بلکه با ابوبکر بوده است؛ این بار عیشوع با عمر بن خطاب دیدار کرد و پیمان مسیحیان ایران با مسلمانان را تجدید کرد. باری، از دیگر نویسندگان برجسته سریانی بار دیصان یا ابن دیصان است که در ۱۵۴م در ادسا زاده شد و چون به مسیحیت گروید مدتی را در ادسا به سر برد و سپس در مقام مبلغ این دین راهی ارمنستان شد و پس از بازگشت در انیوم سکنی گزید

⁹ BO., i. 352.

¹⁰ BO., ii. 402; iii. 1, 377; Baumstark, A., *Geschichte der syrischen Literatur mit Ausschluß der christlich-palästinensischen Texte*, Bonn 1922, 105f.

¹¹ BO., iii. 1, 165.

زاده شد: بار عبرائوس یا بار عبرایاکه به ابن العبری معروف است که در ۶۲۳ق/۱۲۲۶م در ملیتنه (ملاطیه) زاده شد و از همان خردسالی به فراگیری یونانی و عربی پرداخت و سپس به الهیات، فلسفه و طب روی آورد. مرگ ابن العبری در ۶۸۵ق/۱۲۸۶م در مراغه بوده است و گور او در موصل. او در زمینه آراء ارسطو خود را شاگرد ابن سینا می‌داند و آثاری ارزشمند در زمینه منطق، متافیزیک، نجوم و ریاضیات تألیف، و اشارات و تنبیهات ابن سینا را تحت عنوان *Kēthābha dhē-Remzē wa-Mē'īrānwāthā* و نیز کتاب *Zbde' al-asrar at-thir al-din ibhery* را به سریانی ترجمه کرده است. از آنجاکه ابن العبری پزشکی متبحر بود، آثار و ترجمه‌های ارزشمندی در این زمینه از جمله ترجمه و تلخیص اثر دیوسکوریدس به سریانی و تفسیری بر آثار هیپوکراتس و نیز ترجمه‌ای ناتمام از قانون ابن سینا نیز از او باقی مانده است. علاوه بر آثار بی‌شمار و ارزشمندی که در زمینه‌های مختلف از سریانی باقی مانده است، در منابع مختلف از چندین و چند ترجمه سریانی از متون فارسی میانه (پهلوی) سخن رفته که سرنوشت بسیاری از آنها معلوم نیست و از قرار همانند متن اصلی پهلوی از بین رفته و نابود گشته‌اند؛ اما سه ترجمه در دست است که مستقیماً از فارسی میانه به سریانی برگردانیده شده‌اند: سندبادنامه، ترجمه سریانی اسکندرنامه، و سرانجام کیله و دمنه؛ ترجمه سریانی این سه متن، نزدیک‌ترین و کهن‌ترین ترجمه به متن اصلی فارسی میانه محسوب می‌شوند و در تهیه متنی انتقادی از هر یک از این سه اثر استفاده از ترجمه سریانی ابزاری بسیار مفید و بلکه ناگزیر می‌نماید. در این مقاله ابتدا به شرحی کوتاه درباره ترجمه سریانی سندبادنامه اکتفا و سپس به ترجمه سریانی کیله پرداخته خواهد شد.

سال‌ها گمان می‌رفت که کهن‌ترین روایت سندبادنامه ترجمه یونانی آن است. اما پس از کشف و انتشار دستنویسی از ترجمه سریانی این اثر که مستقیماً از روی متن پهلوی آن صورت گرفته، روشن شده است

سندبادنامه‌ای که در اواخر قرن یازدهم توسط میثائیل اندروپولس (*Michael Andreopulus*) تحت عنوان *ΣΥΝΤΙΠΛΟΥΣ* («سیندپلاس») به یونانی ترجمه شده، بی‌هیچ تردیدی از روی ترجمه سریانی سندبادنامه‌ای صورت گرفته که دستنویسی منحصر به فرد از آن در برلین موجود است. متن انتقادی سندبادنامه سریانی بر اساس دستنویس برلین تحت عنوان «داستان سیندبان و هفت وزیر خردمند» توسط فریدریش بتگن با ترجمه و تعلیقاتی به آلمانی منتشر شد.^{۱۲} پس از انتشار این دستنویس، نولدکه نشان داد که ترجمه یونانی اندروپولس مستقیماً از روی نسخه‌ای از همین دستنویس صورت گرفته^{۱۳} و اندروپولس، برخلاف سیمئون ست که کیله و دمنه را مستقیماً از عربی به یونانی ترجمه کرد، سندبادنامه را از سریانی به یونانی گردانیده است. مطابقت‌های ترجمه سریانی و یونانی سندبادنامه نه فقط در مشابهاات چشمگیر در نحوه بازگویی روایات و نیز در تلخیص مقدمه متن اصلی است، بلکه در جزئیات نیز ترجمه یونانی گذشته از اطناب و اضافات در شرح حکایات با متن سریانی مطابقت دارد و افتادگی‌های متن سریانی در نقل بعضی از روایات نیز در ترجمه یونانی تکرار شده است. اما تفاوت اساسی ترجمه سریانی با یونانی مشابه همان تفاوتی است که در ترجمه سریانی کیله و دمنه با دیگر ترجمه‌های آن، اعم از عربی و فارسی و یونانی دیده می‌شود: متن سریانی متنی است ساده و روان و پیراسته از صنایع لفظی و ادبی و ترجمه یونانی ترجمه‌ای متکلف و آراسته؛ در مواردی که مترجم سریانی مطلب را در یکی دو واژه به اختصار بیان کرده، همان عبارت کوتاه در ترجمه یونانی به جمله‌ای مطول بدل شده است. پیش از کشف دستنویس برلین توسط رودیگر و سپس انتشار بخش مختصری از آن در یکی از درسنامه‌های سریانی (تألیف رودیگر در ۱۸۶۸)^{۱۴}، بسیاری از دانشمندان به تبع کامپارتی^{۱۵} اعتقاد داشتند که اندروپولس ترجمه خود را بر اساس دستنویسی مفصل‌تر از

¹² Baethgen, F., *Sindban oder die sieben weisen Meister. Syrisch und deutsch*. Leipzig 1879,

¹³ در این باره نک: معرفی و نقد نولدکه بر کتاب بتگن:

Nöldeke, Th., "Bibliographische Anzeigen" in *ZDMG* 1879, 513-536.

¹⁴ در این باره نک: مقدمه بتگن بر ترجمه سریانی سندبادنامه؛ علاوه بر این، بتگن در این مقدمه شرحی مختصر در باره این دستنویس آورده است: این دستنویس ناقص دارای ۸۷ گ است و بر اساس شماره‌گذاری برگ اول آن، بایستی ۱۷۲ گ از آغاز و برگهای نامعلومی از بخش پایانی آن مفقود شده باشد. بر اساس عبارتی کوتاه بر حاشیه گ ۱۱۵ این دستنویس در سال ۱۸۹۰م پس از اسکندر (سال ۱۵۷۹ م) و بر اساس عبارتی دیگر گ ۱۵ این دستنویس در ۱۸۷۱م یونانی (۱۵۶۰ م) استخراج شده است. این دستنویس علاوه بر متن ناقص سندبادنامه که از گ ۶۰ الف تا پایان دستنویس آمده، چند متن کوتاه دیگر را هم در برمی‌گیرد.

¹⁵ Comparetti, D., *Ricerche intorno al libro di Sindibād*, (Milano, 1869), 32f.

این کتاب در سال ۱۸۸۲م به انگلیسی ترجمه و در لندن منتشر شد.

سندبادنامه منظوم (شاید محمد بن علی دقیقی) و نیز نخشیبی مؤلف طوطی نامه از آن بهره جسته بوده‌اند. در آن صورت، شاید همان مشابهات چشمگیر ترجمه عربی ابن مقفع با ترجمه سریانی کلیله و دمنه، میان ترجمه سریانی و اسپانیایی سندبادنامه نیز قابل ارزیابی و اثبات بود. ترجمه عبری سندبادنامه که در اواسط قرن سیزدهم م یعنی اندکی پس از ترجمه کلیله و دمنه به عبری صورت گرفته، از نقطه نظر فراهم آوردن متنی انتقادی از ارزش چندانی برخوردار نیست. زیرا در این ترجمه نیز همانند ترجمه عبری کلیله، مترجم کمتر به اصل متن وفادار مانده و در واقع متنی دیگر از آن بر ساخته است. پیشتر اشاره شد که آندروپولس در مقدمه ترجمه خویش از فردی ایرانی به نام موسی به عنوان مؤلف سندبادنامه یاد کرده و مترجمان عرب نیز اذعان کرده‌اند که این اثر ترجمه‌ای است از داستان‌های پارسی. در زمره مترجمان ایرانی که ابن ندیم در الفهرست^{۱۸} (ص ۲۲۴، س ۲۷) نام می‌برد یکی نیز موسی بن خالد است که در اوایل قرن نهم م در خدمت داود بن عبدالله ابن عمید بن قحطبه بوده، یا شاید مقصود موسی بن عیسی کسروی باشد که بنا به گفته حمزه اصفهانی در حدود سال ۲۵۷ق/ ۸۷۰م در مراغه در خدمت امیر علاء ابن احمد به سر می‌برده و جاحظ نیز در المحاسن و الاضداد از او یاد کرده است. اما این همه جز حدس و گمان نیست و به درستی نمی‌توان دانست فردی که آندروپولس از او نام برده به راستی چه کسی است. ابن ندیم (ص ۱۶۳، س ۱۰) این نکته را نیز گفته است که سندبادنامه را ابان لاحقی به نظم درآورده بود. لاحقی در ۱۹۴ق/ ۸۱۵م در گذشت و در این صورت او بایستی در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم ق به این کار دست زده باشد و در آن صورت، متن منثوری که وی در اختیار داشته، باید پیش از قرن سوم ق تألیف شده باشد. از سوی دیگر، بعید است که موسی سندبادنامه را پیش از کلیله و دمنه ابن مقفع به عربی ترجمه کرده باشد و از این رو باید نظر نولدکه را قطعی دانست که سندبادنامه در نیمه دوم قرن دوم ق به عربی ترجمه شده بود. در الفهرست^{۱۹} به دو سندبادنامه اشاره شده است: سندبادنامه مختصر و سندبادنامه مفصل. سندبادنامه مفصل ترجمه عبدالعزیز بن سالم سجستانی موسوم به «اسلم و سندباذ» بوده و از آنجا که در

دستنویس برلین انجام داده. اما نولدکه نشان داد که این ترجمه بر اساس نسخه‌ای از دستنویس برلین است که بر اثر افزوده‌های مترجم از اصل خود دور افتاده و در برخی موارد نیز مترجم چون معنی اصلی واژه یا واژه‌های کلیدی یک روایت را در نیافته، ناگزیر به تغییر کل روایت دست زده است. بتگن نیز در مقدمه خویش به دگرگونی‌ها و حذف و اضافات مترجم یونانی اشاره کرده است. علاوه بر تحقیقات کامپارتی و نولدکه^{۱۶} در باره خاستگاه داستان‌های سندباد، ب. ا. پری^{۱۷} به روشنی نشان داد که اصل سندبادنامه متنی به فارسی میانه بوده و مؤلف آن نه از منابع هندی، بلکه مستقیماً از الگوی کلیله و دمنه استفاده کرده است. از روی ترجمه سریانی این اثر ترجمه‌ای به عربی صورت گرفته بود و این ترجمه از دست رفته عربی منشأ ترجمه اسپانیایی قدیم و ترجمه منظوم فارسی و نیز ترجمه عبری سندبادنامه است.

در باره مترجم سندبادنامه به سریانی یا عربی به قطع و یقین سخنی نمی‌توان گفت. آندروپولس، مترجم یونانی، صراحتاً فردی به نام Μουῦσος ὁ Πέρσης «موسای پارسی» به عنوان مؤلف این اثر نام می‌برد. موسی از قرار، ایرانی مسلمانی بوده است که گذشته از فارسی، به زبان فارسی میانه و عربی مسلط بوده است. تاریخ ترجمه یونانی سندبادنامه با استناد به پیشگفتار آندروپولس باید در واپسین دهه قرن یازدهم م بوده باشد، یعنی اندکی زودتر از زمانی که سیمئون ست کلیله و دمنه را به یونانی ترجمه کرده بود. آنچه در آن تردیدی نیست این است که فاصله زمانی میان ترجمه عربی موسی و ترجمه سریانی و یونانی فاصله اندکی نیست و از قراین بر می‌آید که ترجمه سریانی باید در نیمه قرن هشتم م صورت گرفته باشد، یعنی زمانی که ترجمه‌ای عربی از سندبادنامه در دست بوده است. ترجمه اسپانیایی قدیم سندبادنامه که در ۱۲۵۳م/ ۶۵۱ق، یعنی سه سال پس از ترجمه اسپانیایی کلیله و دمنه، از عربی صورت گرفته، مشابهات چشمگیری با متن سریانی دارد. ترجمه اسپانیایی دارای مقدمه‌ای مفصل‌تر از ترجمه سریانی است؛ اما گذشته از این تفاوت و تفاوت‌های ناچیز دیگر، نه فقط افتادگی‌های این دو ترجمه با هم بالنسبه هماهنگی دارند، بلکه نظم و نسق حکایات و جزئیات آنها با هم سخت مشابه‌اند. شاید اگر متن منثور فارسی کهن این اثر در دست می‌بود – یعنی آن متنی که مؤلف

16 Nöldeke, a.a.O. 516.

17 Perry, B. E., "The Origin of the Book of Sindbad". In: *Fabula* 3, 1958, 1-94.

18 Ibn an-Nadim, *Kitāb al-Fihrist. Mit Anmerkungen herausgegeben von Gustav Flügel*, Leipzig 1871.

اسماء النقلة من الفارسی الی العربی: ابن المقفع و قد مضی خبره فی موضعه، آل نوبخت اکثرهم و قد مضی ذکرهم و یمضی فیما بعد ان شاء الله تعالی، موسی و

یوسف ابنا خالد و کان یختمان داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه و یثقلان له من الفارسیة الی العربیة.

19 Ibn an-Nadim, I, 305.

ترجمه‌های برجای ماندهٔ سندبادنامه سخنی از اسلم در میان نیست، پس این ترجمه‌ها، از جملهٔ آنها ترجمهٔ سریانی، در واقع ترجمهٔ سندبادنامهٔ کوچک است. نولدکه^{۲۰} با ارائهٔ شواهدی بر آن است که «ترجمهٔ اصلی عربی <سندبادنامه> ترجمهٔ بالنسبه وفادارانه‌ای از متن پهلوی، و ترجمهٔ پهلوی نیز به نوبهٔ خود برگردان تقریباً موثقی از منابع هندی بوده است. این نکته با استناد به برخی همانندیها با داستان‌های هندی دیگری به روشنی آشکار می‌شود که بنفای در مقدمهٔ خویش بر پنجه‌تترا بدان‌ها اشاره کرده است؛ بی‌تردید در متن اصلی سندبادنامه، همانند کیله و دمنه، از اسامی و امکنهٔ خاصی یاد شده بود که در ترجمهٔ عربی به کلی حذف یا دگرگون گشته‌اند؛ چنانکه پس از این به اختصار اشاره خواهد شد، در ترجمه‌ای که از متن فارسی میانهٔ برزویه به عربی صورت گرفته است، تقریباً تمامی اسامی خاص یا حذف شده‌اند یا به جای آنها اسامی شناخته شدهٔ عربی را نشانده‌اند چندان که دیگر نمی‌توان به سادگی نشان داد که منبع و مأخذ این ترجمه‌ها متن فارسی میانه بوده است. از این گذشته، آنچه در باب سندبادنامه و ترجمهٔ آن از پهلوی اهمیت دارد یکی نیز سخن ظهیری سمرقندی است که در سبب تألیف کتاب می‌گوید:^{۲۱}

و ببايد دانست کي اين کتاب بلغت پهلوی بوذه است، و تا بروزگار امير اجل عالم عادل ناصرالدین ابومحمد نوح بن منصور السامانی - انارالله برهانه - هیچ کس ترجمه نکرده بود، امیر عادل نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالقوارس فناروزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند و تفاوت و اختلالی کی بدو راه یافته بود بردارد و درست و راست کند، بتاریخ سنهٔ تسع و ثلثین و ثلثمایه.

نکتهٔ جالب در سخن سمرقندی آن است که او در ادامهٔ همین عبارت آورده که ترجمهٔ فناروزی «از تزین و تحلی عاری و عاطل» بود و «هیچ مشاطهٔ این عروس را نیاراسته بود». با آنکه هیچ دلیلی در دست نیست تا سخن سمرقندی را نپذیریم، رد و انکار سخن او نیز به سهولت ممکن نیست

و نمی‌توان گفت که فناروزی سندبادنامه را از عربی به فارسی درآورده و چون ترجمهٔ او عاری از «تزین» بود، سمرقندی خود به این کار دست یازیده بود.

پیشتر گفته شد که ترجمه‌های عربی که از متون فارسی میانه صورت گرفته‌اند چندان به «زینت» آراسته‌اند که شناسایی متن اساس این ترجمه‌ها جز به دشواری ممکن نیست، حال آنکه چند متنی که به سریانی در دست هست و از فارسی میانه ترجمه شده‌اند، همانند ترجمهٔ از دست رفتهٔ فناروزی از سندبادنامهٔ پهلوی، عاری از «زینت» و صنایع لفظی و جز آنند؛ ترجمهٔ سریانی «باب مهرآیار»، که از افزوده‌های برزویه است و در هیچ‌یک از منابع هندی نیامده و ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی و نیز بسیاری از دستنویس‌های عربی و جز آن فاقد آن‌اند، مثال بارزی است که متن اصلی فارسی میانه فاقد «تزیناتی» بوده که بعدها در ترجمه‌های مختلف به کیله افزوده شده است و این اگر نشان‌دهندهٔ سبک و شیوهٔ نوشتاری فارسی میانه نباشد، سبک بی‌تکلف برزویه را نشان می‌دهد؛^{۲۲} از طرف دیگر، اگر فناروزی سندبادنامه را از عربی به فارسی گردانیده بود چگونه بود که آن «تزینات» را به فارسی نگردانیده بود. بی‌تردید در قرن سوم و چهارم قمری هنوز فرهیختگانی به‌ویژه در شمال شرق ایران بوده‌اند که فارسی میانه می‌دانسته‌اند و این واقعیت بر کسانی که زبان‌های ایرانی میانه، به‌ویژه پهلوی می‌دانند، پوشیده نیست که بسیاری از متون فارسی میانه در قرن سوم ق/نهم م تألیف شده‌اند و سخن سمرقندی نیز چندان غریب و عاری از واقعیت نیست و هیچ دلیلی در دست نیست که بگوئیم فناروزی سندبادنامه را از عربی به فارسی گردانیده بود. به هر حال، در اینجا به اهم تحقیقاتی که تاکنون در بارهٔ سندبادنامه منتشر شده‌اند، بسنده می‌کنیم: شاید قدیمی‌ترین تحقیقات در بارهٔ متن سریانی این اثر از آن کامپارتی است که پیشتر بدان اشاره شد و دیگر تحقیق مایر^{۲۳} دربارهٔ ویژگی‌ها و خصایص زبانی ترجمهٔ یونانی سندبادنامه؛ تحقیق مفصل مورکو (Murko, M.) در زمینهٔ روایات اسلاوی

^{۲۱} محمد بن علی ظهیری سمرقندی، سندبادنامه، به تصحیح احمد آتش (تهران: کتاب فرزان، ۱۳۶۲)، ص ۲۵.

^{۲۲} شیخو در طبع انتقادی خود از کیله «باب مهرآیار» را که متن عربی آن تنها در برخی از دستنویس‌ها آمده است، بر اساس ویرایش نولدکه در پایان کتاب افزوده است. ترجمهٔ سریانی و عربی این باب بر اساس تحقیق نولدکه به فارسی در آمده است؛ استاد حسن زاده آملی در طبع کیله و دمنه، ص ۴۶۱ به بعد، این باب را نیز بر اساس متن شیخو به فارسی ترجمه و در ترجمهٔ آزاد خویش چندان امثال و اشعار عربی و فارسی بدان افزوده‌اند که نه تنها از متن عربی آن، بلکه از اصل پهلوی و ترجمهٔ سریانی آن به کلی دور افتاده است. اقدم نسخهٔ مخطوطهٔ مورخهٔ لکتاب کیله و دمنه، غنی بنشرها الاب لویس شیخو الیسوعی، مدرس الآداب العربیة فی المکتب الشرقی اللاحق بکلیة القديس یوسف، طبع بالمطبعة الكاثولیکية للاباء الیسوعیین، فی بیروت سنة ۱۹۰۵.

^{۲۳} Meyer, G., *Über die sprachlichen Eigenthümlichkeiten im Syntipas*. In: *Zeitschrift für die österreichischen Gymnasien*, Nr. 26, Wien 1875, 313-345.

که با ابواب یازدهم، دوازدهم و سیزدهم متن انتقادی سیلوستر دوساسی^{۳۱} مطابقت دارند، مهابهاراتا است. تنها منشأ سه باب از ترجمه متن سریانی را به روشنی نمی‌توان در هند نشان داد اما در متون متأخرتر سنسکریت و پالی دیده می‌شوند. پس از انتشار متن و ترجمه پنجه تترتا در سال ۱۸۵۹م توسط تئودور بنفای^{۳۲} بحث در باره منشأ و منبع کلیله و دمنه آغاز شد. در این میان البته نشر ترجمه اسپانیایی کهن کلیله، از اواسط قرن سیزدهم م/ هفتم ق، و سپس تر، در ۱۸۷۵م کشف و ترجمه بابتی از متن پنجه تترتا، برابر با باب نهم ترجمه سریانی و باب چهاردهم کلیله و دمنه در طبع سیلوستر دوساسی، توسط آنتون شیفر^{۳۳} و از همه مهم‌تر، کشف ترجمه قدیم سریانی کلیله دامنه بحث درباره منشأ این اثر را دو چندان کرد. پیشتر در ۱۷۸۶م ویلکینز و سپس تر سیلوستر دوساسی در مقدمه متن انتقادی کلیله و دمنه به تفصیل به شرح این نکته پرداخته بودند. ویلکینز (به نقل از هرتل، ص ۳۵۷ به بعد) منبع کلیله را هیتوپدشا (Hitopadesa) می‌دانست که در واقع روایتی متأخر از پنجه تترتا محسوب می‌شود. دوساسی نیز در ۱۸۱۶م نشان داده بود که ترجمه پهلوی کلیله و هیتوپدشا هر دو دارای منبعی واحدند. بنفای در مقدمه مفصل خویش بر ترجمه آلمانی پنجه تترتا به چگونگی انتشار این داستان‌ها از طریق ترجمه پهلوی برزویه و ترجمه عربی ابن مقفع در جهان پرداخت. در آن هنگام هنوز روایات و نسخ متأخر پنجه تترتا شناخته شده نبود و از این رو بنفای به این نتیجه رسید که ترجمه پهلوی بهتر از ترجمه

سندبادنامه^{۳۴} و تحقیق مفصل کمپل^{۳۵} با تکیه بر روایت انگلیسی میانه سندبادنامه؛ جامع‌ترین تحقیق درباره سندبادنامه، چنانکه پیش‌تر اشاره شد، مقاله مفصل ب. ا. پری است که در آن به نقد نظریات گوناگون در باره خاستگاه و منابع این کتاب پرداخته است. کتاب‌شناسی مستقل و جامعی در زمینه تحقیقات و ترجمه‌ها و روایات گوناگون سندبادنامه در ۱۹۸۴ توسط ه. ر. رونته، ج. ک. ویکلی و ا. ج. فارل منتشر شده است.^{۳۶}

ترجمه‌های سریانی کلیله و دمنه^{۳۷}

پیدا است که کلیله ترجمه‌ای است از متن هندی کهن پنجه تترتا. فرانسوا دوبلوا نشان داده است^{۳۸} که بخش‌هایی از این کتاب که آفرینش پزشک دوران ساسانی برزویه است بر پنجه تترتا و متون دیگر هندی و بعضی از متون فارسی میانه دوران ساسانی مبتنی است، به نحوی که از مجموعه ترجمه فارسی میانه آن در دوازده بابی که اینک ابوابی از آن از دست رفته، تنها پنج باب آن با پنجه تترتا مطابقت داشته است. دو باب از هفت باب دیگر آن در ترجمه عربی و فارسی، یکی به سفر برزویه به هند (بابُ بَعَثَةِ الْمَلِكِ أَنْوَشِرْوَانَ كِسْرَى لِبَرْزَوِيَةِ الْمُتَطَبِّبِ إِلَى بِلَادِ الْهِنْدِ فِي طَلَبِ كِتَابِ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ)^{۳۹} و دیگری به زندگی برزویه (بابُ بَرْزَوِيَةِ الْمُتَطَبِّبِ)^{۴۰} اختصاص دارد. از متن یا متون اساس این ترجمه بعضی از ابواب را در متون دیگری غیر از پنجه تترتا یا تترتاکایکیا می‌توان یافت. برای مثال، منبع ابواب چهارم، هفتم و هشتم ترجمه سریانی،

24 Murko, M., *Die Geschichte von den sieben Weisen bei den Slaven*. In: *Sitzungsberichte der phil.-hist. Klasse der kaiserl. Akademie der Wissenschaften*, Bd. 122, Wien 1890, S. 1-138.

25 Campel, K. *A study of the Romance of the Seven Sages with the Special Reference to the Middle English Versions*, Baltimore 1898.

26 Runte, H. R., Wikeley, J.K., Farrel, A. J., *The Seven Sages of Rome and the Book of Sindbad. An Analytical Bibliography*, New York 1984.

۳۷ شرحی جامع و وافی درباره ترجمه‌های گوناگون کلیله و دمنه، از جمله ترجمه قدیم و جدید سریانی را مرحوم استاد محمدجعفر محجوب در تحقیق ارجمند خویش، درباره کلیله و دمنه، تاریخچه، ترجمه‌ها، و دو باب ترجمه نشده از کلیله و دمنه (تهران: خوارزمی، ۱۳۳۶) آورده‌اند. چگونگی کیفیت کشف دستنویس‌های ترجمه سریانی قدیم کلیله در ص ۵۸ به بعد آمده است.

28 De Blois, F., *Burzōy's Voyage to India and the Origin of the Book of Kalilah wa Dimnah*, Herford 1990.

۳۹ — این کتاب به فارسی ترجمه شده، اما این ترجمه در دسترس من نبوده است.
متن عربی، طبع لوئیس شیخو، ص ۱۹ به بعد.
۳۰ پیشین، ص ۳۳ به بعد؛ نیز نک: ابن الندیم، الفهرست (طبع فلوجل)، ص ۲۰۵.

31 Silvestre de Sacy, *Calila et Dimna, ou fables de Bidpai, en arabe; précédées d'un mémoire sur l'origine de ce livre et sur les diverses traductions qui en ont été faites dans l'orient*. Paris 1816.

32 Benfey, Th., *Pantschatantra: Fünf Bücher indischer Fabeln, Märchen und Erzählungen, I. Einleitung. II. Übersetzung und Anmerkungen*, Leipzig 1859.

33 Schiefner, A., *Mahākātjājana und König Tschanda-Pradjota. Ein Cyklus buddhistischer Erzählungen. Mémoires de l'académie impériale des sciences de St.-Petersbourg, VII^e Série, Tome XXII, No. 7, Petersburg 1875.*

متأخر سنسکریت به اصل متن هندی وفادار بوده است؛ به عقیده بنفای حجم و ابواب ترجمه پهلوی که در سیزده باب تنظیم گردیده به اصل منبع هندی نزدیک‌تر است، حال آنکه پنجه تنترا، چنانکه از نامش پیداست، دارای پنج باب اصلی است و بنفای این پنج در را بخشی بازمانده از متنی تلقی می‌کرد که در اساس بایستی مشتمل بر سیزده باب بوده باشد؛ منشأ یکی از این ابواب، یعنی باب بیلار، یکی از منابع بودایی است و از آنجا که بسیاری از داستان‌های پنجه تنترا را جاتکه‌های بودایی نیز نقل کرده‌اند، بنفای به این نتیجه رسید که منبع اصلی کلیله باید از روایات و آثار بودایی بوده باشد. در ۱۸۹۲ م مانکوفسکی^{۳۴} با مقایسه بخش‌هایی از روایات پنجه تنترا در متن *Kathāsaritsāgara* و *Bṛhatkathāmañjarī* نتیجه گرفت که متن اصلی باید مشتمل بر پنج کتاب یا تنترا بوده باشد و مترجم پهلوی باید علاوه بر آن از منابع دیگری مانند مه‌بهاراتا و منابع دیگر بودایی استفاده کرده باشد؛ بنیادی‌ترین تحقیق در آن زمان هم درباره پنجه تنترا و هم کلیله و دمنه را هرتل انجام داد.^{۳۵} او بر اساس مجموعه‌ای از دستنویس‌های پنجه تنترا که بسیاری از آنها را به یاری م. اشتاین (M. Stein) و ا. لویمان (E. Leumann) فراهم آورده بود و با مقایسه نظام‌مند آنها توانست روایت‌های موجود و ارتباط دستنویس‌ها را با یکدیگر و با متن اصلی روشن‌تر سازد. به عقیده هرتل این روایت‌ها و دستنویس‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: دستنویسی که وی از آن با نشانه اختصاری \bar{K} نام می‌برد و مقصود از آن دستنویس‌هایی از شاردا، روایت کشمیری متن اصلی هندی است که هرتل از آنها به عنوان $\bar{S}\bar{a}r\ \alpha$ و $\bar{S}\bar{a}r\ \beta$ یاد می‌کند. بقیه روایت‌ها و در شمار آنها روایت فارسی میانه از متن اصلی و فرضی \bar{K} سرچشمه می‌گیرند. این دستنویس‌ها گذشته از افتادگی‌های ناچیز تمامی متن اصلی را در بردارند و هرتل بر اساس این دستنویس‌ها به بازسازی متن اصلی پرداخت و متنی انتقادی فراهم و منتشر ساخت به نام تنتراکیایکا. به عقیده او^{۳۶} ترجمه فارسی میانه برزویه، به‌رغم تلخیصات و دگرگونی‌های اساسی، با متن تنتراکیایکا

پیوسته است. او بخش‌هایی از این دو متن را با یکدیگر مقایسه کرد و کوشید تا ثابت کند که برزویه این متن را به یاری یکی از هندوان ترجمه کرده و او نیز در واقع در بسیاری موارد نه به ترجمه متن اصلی، بلکه به شرح و توصیف آن پرداخته است و این سخن به‌ویژه درباره قسمت‌های دشوار و منظوم متن اصلی کاملاً مصداق دارد و ابهام و بعضاً تناقض بهره‌هایی از ترجمه سریانی و نیز ترجمه‌های دیگر در واقع از همین جا برمی‌خیزد که بخش‌های منظوم متن اصلی در ترجمه بر اثر تلخیص، حذف و اضافات به ابهام گراییده است. در سال ۱۹۲۴ م ادگرتون به نقد نتایج هرتل پرداخت و خود متن «بازسازی شده» دیگری از پنجه تنترا را فراهم کرد.^{۳۷} ادگرتون در این کارش در واقع در رده‌بندی و ارزیابی دستنویس‌ها از همان نظریه هرتل پیروی کرده، اما ارزش همه این دستنویس‌ها را یکسان می‌دانست. بعد از آن، ر. گیب^{۳۸} نیز در رساله دکتری خویش بار دیگر به بررسی منشأ این اثر پرداخت؛ او در اساس با دیدگاه هرتل هم عقیده بود، اما تفاوت دیدگاه او با هرتل در آن بود که به عقیده گیب، متن فارسی میانه کلیله و دمنه را نمی‌توان شاخه منفصل و مستقلی از تنتراکیا پنداشت بلکه در ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگ با متن از دست رفته برهکتکا (*Bṛhatkathā*) قرار دارد. استدلال گیب آن بود که هم پنجه تنترا و هم برهکتکا فاقد مقدمه‌ای بر تمامی اثرند و اهمیت این نکته در بررسی ارتباط ترجمه فارسی میانه کلیله و دمنه در آن است که برزویه از این نکته آگاه بود و از این رو مقدمه خود را در ترجمه گنجانده و اگر در بسیاری از ترجمه‌های دیگری که بر اساس ترجمه برزویه صورت گرفته، این مقدمه حذف شده است از همین جا برمی‌خیزد. در این میان به یقین می‌توان گفت که به‌جز ترجمه بهره‌هایی از حکایات پنجه تنترا و نیز مه‌بهاراتا به تبتی و چینی و نیز روایت موجود پنجه تنترا به سنسکریت، تمامی ترجمه‌های کهن دیگر، ترجمه سریانی قدیم و ترجمه ابن مقفع به عربی بی‌واسطه از متن فارسی میانه صورت گرفته‌اند، و ترجمه‌های دیگری مانند ترجمه سریانی جدید (قرن دهم یا یازدهم م)، ترجمه

³⁴ Mankowski, Leo von., *Der Auszug aus dem Pañcatantra in Kṣemendras Bṛhatkathāmañjarī*, Leipzig 1892.

³⁵ Hertel, J., *Tantrākhyāyika. Die älteste Fassung des Pañcatantra. Aus dem Sanskrit übersetzt, mit Einleitung und Anmerkungen*. Leipzig/Berlin 1909.

³⁶ Hertel, J. *Über das Tantrākhyāyika, die kaśmīrische Rezension des Pañcatantra*, Leipzig 1904, S. XXI.

³⁷ Edgerton, F. *The Panchatantra Reconstructed. An attempt to establish the lost original Sanskrit text of the most famous of Indian story-collections on the basis of the Principal extant versions*, New Haven 1924.

³⁸ Geib, R., *Zur Frage der Urfassung des Pañcatantra*, Freiburg 1969.

متن سریانی جدید کلیله و دمنه

متن سریانی جدید کلیله و دمنه در قرن چهارم یا پنجم ق از عربی به سریانی ترجمه شد^{۳۹} و اهمیت آن بیشتر در آن است که به لحاظ قدمت آن در فراهم آوردن متنی انتقادی از متن عربی کلیله به کار می‌آید. اصل این ترجمه را رایت در مجموعه‌ای از دستنویس‌هایی به شماره B.5.32 که عنوان *Scientica Mundana Syriac* داشته، شامل ۲۰۹ برگ مورخ قرن ۷ م در کتابخانه کالج ترینتی در ولین پیدا کرده بود. برگ‌هایی از این دستنویس که به خط دو ناخ است ساقط شده‌اند. متن سریانی کلیله و دمنه بر برگ‌های ۱ تا ۱۸۴ آمده و مترجم آن، که نام او را نمی‌دانیم، نیز ظاهراً روحانی مسیحی بوده که کوشیده است با نقل عباراتی فراوان از انجیل به این اثر رنگ و بویی مسیحی ببخشد. این ترجمه انباشته از لغات عربی است و نشان می‌دهد زمانی ترجمه شده است که زبان سریانی به عنوان زبان عامه مردم، به تدریج رو به زوال می‌رفت و عربی جایگزین آن می‌گشت. ترتیب ابواب این ترجمه به همان گونه‌ای است که در متن انتقادی دوساسی آمده، اما باب «ملک الجرذان و وزرائه»، مقدمه بیهود (یا بهبود) بن سجون، یا در برخی دستنویس‌ها، علی بن الشاه الفارسی، مقدمه عبدالله ابن مقفع و نیز سفر برزویه به هند حذف شده است. یکی از ویژگی‌های این ترجمه در مقایسه با ترجمه عربی نحوه کاربرد اسامی خاص در ابواب مختلف است. برای مثال، در باب «الاسد و الثور» نام پادشاه هند که در متن عربی دَبْشَلِیم است، به صورت Abdahram یا Dabdarahm و نام بیدنا یا بیدبا به صورت Nadrab آمده است. اهمیت اصلی ترجمه متأخر سریانی

یونانی سیمئون ست^{۳۹}، ترجمه عربی منظوم ابن الهبّاریه، ترجمه عبری قدیم و متأخر و ترجمه اسپانیایی مستقیماً از روی ترجمه عربی ابن مقفّع و از این میان، ترجمه لاتین این اثر در قرن سیزدهم م از روی ترجمه قدیم عبری صورت گرفته است. درباره ترجمه منظوم ابن الهبّاریه، که سالها گمان می‌رفت از دست رفته، نخست هوتسما در مقاله‌ای در جشن نامه نولدکه به اختصار به آن پرداخته و این ادعای ابن الهبّاریه مبنی بر اینکه او این کتاب را «من لغة العجم» به نظم عربی درآورده بی‌اساس دانسته است؛ قطعاً ابن الهبّاریه نظم کلیله و دمنه را بر اساس ترجمه عربی ابن المقفّع انجام داده بود.^{۴۰} عنوان «کلیله و دمنه» بر این کتاب را بی‌تردید برزویه خود بر آن نهاده است: منبع اصلی او تنتراکیا یا پنجه تنتر بوده که در تنتر نخست آن (در یا باب نخست) سخن از دو شغال به نام کرّتک (Karataka) و دَمَنک (Damanaka)^{۴۱} است و برزویه نام این اثر را از این دو برگزیده است؛ نام فارسی میانه آن می‌بایست *kalilag ud Damnak* و به احتمال ضعیف تر *ud Damnak karirag* بوده باشد. چه تغییراتی را برزویه در ترجمه خود از متن اصلی روا داشته خود بحث پر دامنه‌ای است. به عقیده هرتل^{۴۲} برزویه به دلیل آشنایی نابسند از قوانین، دین و سنن هندی به تلخیص و تعبیر متن اصلی پرداخته است. آنچه مسلم است او از سویی چارچوب روایت و از سوی دیگر، ترتیب ابواب، یا به فارسی میانه و فارسی نو «در» را به نحوی بنیادین دگرگون کرد. آنچه به ساختار و چارچوب روایت باز می‌گردد، دو بلوا در اثر خود (ص ۲۴ به بعد) شرح داده است.

^{۳۹} ترجمه یونانی سیمئون ست *Στεφανίτης και Ἰχνηλάτης* نام دارد و این وجه تسمیه صورت غلط‌نوشتی از «کلیله و دمنه» عربی است. سیمئون ست در دهه هشتاد قرن یازدهم میلادی ترجمه یونانی خویش را از روی ترجمه عربی این اثر انجام داد؛ قدیمی‌ترین طبع این ترجمه در سال ۱۶۹۷ توسط س. گ. اشتارک (S.G.Stark)، تحت عنوان:

Specimen Sapientiae Indorum veterum, id est, liber ethico-arabice graece Στεφανίτης και Ἰχνηλάτης nune primum Graece ex MSS. Cod. Holsteiniano prodit, cum versione nova Latina. Berlin 1697.

و پس از طبع اشتارک طبع دیگری از این کتاب توسط ویتوریو پُنتونی (Vittorio Puntoni) منتشر شد.

^{۴۰} Houtsma, M. TH., "Eine metrische Bearbeitung des Buches Kalila wa-Dimna", in *Orientalische Studien. Theodor Nöldeke zum siebzigsten Geburtstag gewidmet*; hrsg. von Karl Bezod, Gieszen, 1906, S. 91-96.

^{۴۱} معنی این دو نام به درستی معلوم نیست؛ ادگرتون (ج ۲، ص ۲۷۶، پ ۶ آورده است).

"The name Damanaka means something like" Victor; "what Karataka means is not clear".

در مورد چگونگی تحول دو نام هندی *karataka* به *Kalilak* و *Damnak* و نیز صورت سریانی شرقی *Qilylg* نک:

Rundgren, F. "From Pañcatantra to Stephanites and Ichneulates: Some Notes on the Old Syriac Translation of Kalila wa-Dimnah" In: *AEIMΩN. Studies Presented to Lennart Rydén on His Sixty-Fifth Birthday*. Edited by Jan Olaf Rosenqvist, Uppsala 1996, p. 167-179.

^{۴۲} Hertel, J., *Über das Tantrākhyāika, die kaśnīrīsche Rezension des Pañcatantra*, Leipzig 1904, S. X.

^{۴۳} Wright, W., *The Book of Kalila and Dimnah*, translated from arabic into syriac, London 1884.

در آن است که بعضی نکات مبهم در متن اصلی عربی را روشن‌تر می‌سازد، زیرا متن عربی که دوساسی و سپس ترشیخو فراهم کرده‌اند دارای افتادگی‌هایی است که بر اساس متن تلخیص شده گوئی ۴۴ روشن می‌شود و جالب آن است که در متن سریانی این افتادگی نیست و با متن مخلص گوئی هماهنگی دارد.

ترجمه سریانی قدیم کلیله و دمنه

ترجمه قدیم سریانی کهن‌ترین ترجمه موجود اثر برزویه و در واقع مستقل از ترجمه‌هایی است که متن اساس آنها ترجمه عربی ابن مقفع است. ترجمه قدیم سریانی تا قرن‌ها ناشناخته بود و تنها یک دستنویس نسبتاً متأخر مورخ ۱۵۲۶م از آن باقی مانده که ابتدا در ماردین (ترکیه) و سپس به موصل منتقل شده بود. چگونگی کشف این دستنویس خود ماجرای مفصل است: در بخش نخست جلد سوم فهرستی از آثار سریانی (ص ۲۰-۲۱۹)، که در سال ۱۷۲۵م توسط السمعانی تحت عنوان *Orientalis Clementino-Vaticana Bibliotheca* منتشر شد، از قول عبدیشوع نسطوری (اواخر قرن سیزدهم م) از «مترجمی» (سریانی *paššeq*) به نام *Bwd prydwṭ* یا *Bōd saHorā* در سریانی غربی (*Būd sāHūrā* (بُود یا بُد) نام برده شده که مسیحی ایرانی بود و در سال ۵۷۰م به «ترجمه» متن هندی *Qalilag w Damnag* پرداخته است:

wə-hū paššeq men Hendəwāyā kəṭābā də-Qalilag wə-Damnag.

به یقین این سخن عبدیشوع درست نیست و بُود، در قرن ششم م، اندکی پیش از فروپاشی دولت ساسانی، کلیله را از فارسی میانه به سریانی برگردانیده بود. به عقیده نولدکه، بُود، نه مهاجر سوری به ایران، بلکه ایرانی نسطوری، احتمالاً از استان آسورستان دوره ساسانی بوده و زبان مادری او در واقع پارسی بوده و احتمال اینکه یک سوری مهاجر به ایران چندان با زبان فارسی میانه و کتابت آن، که دشواری آن معروف است، آشنا بوده باشد که متنی ادبی مانند کلیله را به سریانی برگردانیده باشد، اندک است. نام بُود نیز، به عقیده نولدکه ایرانی است؛ اما به عقیده هوفمان این نام صورت غلط‌نوشتی از *kawādh* «کواذ» (قس. قباد) است.^{۴۵}

صحت باقی گفته‌های عبدیشوع در باره او در خور تأمل است؛ عبدیشوع از بُود به عنوان *περιοδευτής* یاد می‌کند^{۴۶} و ترجمه و تفسیری از کتاب اول متافیزیک ارسطو به سریانی را بدو منسوب می‌داند. درستی گفته عبدیشوع در آن زمان مورد تردید سیلواستر دوساسی بود، زیرا هیچ اشاره دیگری در این باره در منبعی نشده بود. اما از آنجا که عبدیشوع از این کتاب با عنوان «کلیله و دمنک» نام برده است، درستی سخن او قابل اثبات بود: پسوند فارسی میانه *ak* و *ag-* در فارسی به *e(h)* و *a(h)-* تبدیل شده‌اند و از همین روست که ترجمه ابن مقفع نه «کلیله و دمنک»، بلکه «کلیله و دمنه» نام دارد و قطعاً عبدیشوع نه متنی هندی، پهلوی یا عربی، بلکه ترجمه سریانی این اثر را که در عنوان آن، پسوند یاد شده فارسی میانه به کار رفته، دیده بود. به هر حال، این سخن عبدیشوع را برخی درست و عدّه‌ای دیگر واهی می‌دانستند تا اینکه سرانجام خبر وجود چنین دستنویسی تأیید شد. کیفیت پیدا شدن این دستنویس را بنفای در مقدمه بر ترجمه آلمانی بیکل از این متن به تفصیل آورده است: در فوریه ۱۸۶۸ یکی از آسوریان ارومیه به نام یوحنا برابیش به قصد گردآوری اعانه به شهر مونستر آلمان آمد که بیکل در آن زمان در دانشگاه آن شهر به تدریس زبان‌های سامی می‌پرداخت. بیکل به قصد کمک به او وظیفه مترجمی وی را تقبل کرده بود و در همان هنگام در نامه‌ای به بنفای از احتمال وجود ترجمه سریانی بُود در میان آسوریان کردستان یا پیرامون دریاچه ارومیه نوشت. بیکل، به خواهش بنفای، در دیداری مجدد با برابیش صحبت و وجود چنین ترجمه‌ای را با او در میان نهاد و برابیش نیز ادعا کرد که «دستنویسی از ۱۳۰۰ سال پیش که ترجمه کتابی هندی است، توسط روحانیونی مسیحی از هند به صومعه کاتولیک الکوش در موصل اهدا شده است و پرکینز، مبلغ مذهبی امریکایی، برای خرید آن ۶۰۰ تالر پیشنهاد کرده بود اما با آن موافقت نشده بود». برابیش افزود که به ازای کمک‌های بیکل حاضر است از متن آن دستنویس رونوشتی فراهم کند و برای بیکل بفرستد. بیکل برای استنساخ و ارسال آن پیشاپیش مبلغی به او پرداخت. پس از سال‌ها نه از رونویس خبری شد و نه از برابیش. بار دیگر در ۱۸۷۰م طی برگزاری شورای دینی مسیحیان در رُم،

44 Guidi, Ignazio *Studii sul testo arabo del Libro di Calila e Dimna*, Roma 1873.

۴۵ در این باره نیز نک:

Nöldeke, Th., "Anzeige von Gustav Bickell's *Kalilag und Damnag*", *a.a.O.*

Lamp, G.W.H., *Patristic Greek Lexicon*, Oxford 1961-68, p. 1068.

۴۶ در مورد لقب *περιοδευτής* نک:

در ۱۴ دفتر، هر دفتری ۱۰ و ۲۰ گ را در بر می‌گیرد. از این میان، دفتر ششم و دوازدهم دارای ۳ گ و هر برگی اغلب دارای ۲۰، و برخی ۲۱ یا ۲۲ سطر است. بر برگ نخست به عربی نوشته شده که برگ اول این دستنویس مفقود شده است؛ بار دیگر بر حاشیه گ ۱۲۶ نوشته شده که در اینجا نیز برگی افتاده است. به جز این دو نقصان، دستنویس کامل است. آخرین ناسخ این دستنویس بر گ ۱۲۷ نوشته است:

این کتاب را بنده گناهگار،... یوحنا یا الیاس از شهر ماردین، از خاندان روحانی لثمه (یا عتمه) به سال ۲۱۸۱ یونانی استنساخ کرده است؛ سپاس مر خدای را. آمین!

اینکه ناسخ دارای دو نام، یوحنا و الیاس است، از رسوم سریانی است که فرد پس از طی مدارجی روحانی، کینتی دیگر هم اختیار می‌کند. اما بار دیگر برگ ۱۲۶ عبارتی دیگر به این مضمون آمده که کتابت اصلی این نسخه که رونوشت حاضر از روی آن استنساخ شده، توسط فردی به نام هرمزد، پسر سیمون از روستایی در جوار صومعه عبدیشوع در نزدیکی عمادیه در نواحی شمال کردستان، به سال ۱۸۳۷ یونانی (برابر ۱۵۲۶م) بوده است. هرمزد، ناسخ اول این دستنویس، خطاهای بی‌شماری کرده، اما ناسخ دیگر، الیاس، ظاهراً به درستی سریانی نمی‌دانست و بر خطاهای هرمزد انبوه خطاهای جدید را افزوده است. خطاهای این دستنویس چندان است که نولدکه^{۴۷} می‌نویسد تاکنون دستنویسی فاسدتر و پر غلط‌تر از این متن به سریانی ندیده است.

در ابتدای دهه هشتاد قرن نوزدهم ادوارد زاخائو در سفری به موصل سه رونویس دیگر از دستنویس ماردین تهیه و در آن زمان به کتابخانه سلطنتی برلین سپرد. این سه رونویس در فهرست نسخ خطی زاخائو به ش ۱۳۹، ۱۴۹ و ۱۵۰ فهرست شده‌اند. این رونویس‌ها به خط جدید نستوری بازنویسی شده‌اند و تفاوت بارز آنها از رونوشتی که بیکل در اختیار داشت آن است که این رونویس‌ها فقط متن کلیله را در بردارند، حال آنکه در رونویس بیکل در لابه‌لای متن کلیله ناسخی چند متن دینی کوتاه مسیحی را گنجانیده بود. اما افتادگی‌های متن که بنفای در مقدمه خود (ص ۲۴ به بعد) بر ترجمه بیکل به آنها اشاره کرده در رونویس‌های زاخائو نیز دیده می‌شوند. رونویس ش ۱۳۹ زاخائو (که بلومنتال از آن با نشانه اختصاری A یاد می‌کند) دارای ۵۰ گ شماره‌گذاری شده در اندازه‌های ۱۹/۵ در ۱۴/۵ سم و هر برگی

بطریق الکوش نیز در آن شرکت کرد و او همان کسی بود که بنا به ادعای برابیش دستنویس مزبور در اختیار وی بود. بنفای این بار به دانشمند برجسته ایتالیایی ایگناز گوئیدی متوسل شد و گوئیدی نیز در نامه‌ای به بنفای خبر داد که به گفته روحانی مزبور دستنویس ترجمه کلدانی کلیله و دمنه در موصل است و این دستنویس را برخلاف سخن برابیش کسی از هند نیاورده و تا جایی که وی به یاد دارد این دستنویس در موصل بوده است. متعاقب آن گوئیدی در نامه‌ای دیگر خبر داد که یکی دیگر از روحانیون سریانی به نام گئورگیس عبدیشوع از وجود دستنویسی از ترجمه سریانی کلیله در ماردین خبر داد. در آن زمان یکی از شاگردان پیشین بنفای به نام سوسین (Socin) در ماردین بود و بنفای در نامه‌ای از او خواهش کرد تا درباره وجود چنین دستنویسی تحقیق کند و سوسین نیز در نامه مورخ ۱۹ اگوست ۱۸۷۰ به بنفای نوشت که دستنویس را دیده و نام آن نیز «کلیلیک و دمنک» است. بنفای یقین حاصل کرد که این ترجمه همان ترجمه قدیم سریانی است که نه از عربی بلکه مستقیماً از روی متن پهلوی ترجمه شده است. خرید آن دستنویس به دلایلی ممکن نشد و به خواهش بنفای، سوسین فردی را برای استنساخ این دستنویس برگمارد و سرانجام در ۱۸ آوریل ۱۸۷۱ این رونویس به دست بنفای رسید. اصل دستنویس به خط سریانی شرقی یعنی نستوری نوشته شده بود و ناسخی که در موصل وظیفه استنساخ آن را بر عهده گرفته بود می‌بایست آن را به خط سریانی غربی یا سرتو (Sertō) باز می‌گرداند و در این میان ناسخ خطاهای فراوانی مرتکب شد و بدین طریق انبوهی از اشتباهات تازه بر غلط‌های نوشتاری اصل دستنویس افزوده شد و این امر کار بیکل را دوچندان دشوار می‌ساخت زیرا اصل دستنویس را او هرگز ندیده بود و در بسیاری موارد ناگزیر بود به حدس و گمان به تصحیح متن بپردازد. سرانجام در ۱۸۷۶م متن انتقادی و ترجمه آلمانی این اثر توسط بیکل با مقدمه‌ای مفصل در ۱۴۷ص از بنفای منتشر شد.^{۴۷} بنفای در مقدمه نه فقط به تفصیل کیفیت به دست آوردن رونویسی از دستنویس این ترجمه را باز گفته است، بلکه با نکته‌سنجی و نگاهی ژرف به تکمیل آن نتایجی پرداخته که در مقدمه و تعلیقات خویش بر ترجمه پنجه تترابدانها اشاره کرده بود. متن این دستنویس، بنا به شرح بنفای (مقدمه، ص ۲۳)،

⁴⁷ Kalilag und Dimnag. Alte syrische Übersetzung des indischen Fürstenspiegels. Text und deutsche Übersetzung von G. Bickell, mit einer Einleitung von Th. Benfey, Leipzig 1876.

⁴⁸ a.a.O. 761.

به تقریب ۳۳ سطر دارد. متن سه برگِ نخست با مرکبِ سرخ اعراب‌گذاری شده است. متن کلیده را ناسخ برگِ اب با عبارتی به زبانِ آسوری چنین آغاز کرده است: «نسخه اصلی این کتاب، که من از روی آن استنساخ کرده‌ام، ناقص بود؛ از این رو، این رونویس را فراهم و گواه (؟) گرفته‌ام». سپس عین این عبارت به عربی نوشته شده است: «نسخه التي نقلت منها هذا الكتاب كانت ناقصة لذلك كتبت هذا». در انجامه رونویس نیز عبارتی به عربی در ۵ سطر و عبارتی ۱۴ سطر به سریانی آمده است: «هذا كتاب كلیله و دمنه طلبت من بطلة (؟) الیا الكلدانی نقلت كما تراکان ناقص باوئله و آخره ...». رونویس ش ۱۴۹، که بلومنتال آن را رونویس B می‌نامد، رونویسی بسیار پاکیزه و دقیق است؛ این رونویس ۱۵۲ گ دارد که به الفبای سریانی شماره گذاری شده و اندازه آن ۲۹/۵ در ۱۷ سم و هر برگی به تقریب دارای ۱۶ سطر است. سه برگِ آخر ظاهراً به خطِ کاتبی ناآزموده است. تمام نسخه، مگر نشانه‌های اعراب و برخی از عباراتِ مهم و اسامی خاص که با مرکبِ سرخ است، با مرکبِ سیاه نوشته شده است. متنِ کلیده برگِ اب با عبارتی به سریانی قدیم آغاز می‌شود: با عنایتِ سرور ما، عیسی مسیح، استنساخِ کتابِ کللیگ و دمنگ را ابتدا می‌کنیم. من آنچه را در متن اصلی دیده‌ام بازنویسی کرده‌ام، به استثنای آن اوراقی که در ابتدا و انتهای کتاب، از متنی که در اختیار من است، ساقط شده است. به جز این دستنویس، دستنویسی دیگر از این کتاب به زبانِ کلدانی موجود نیست؛ ... آمین!

از انجامه این رونویس برگِ ۱۴۲ الف به سریانی قدیم چنین بر می‌آید که ناسخ آن شخصی به نام یوسف پتولا (؟) بوده است. رونویس سوم، در فهرست زاخائو رونویس ش ۱۵۰ که بلومنتال آن را نسخه C می‌نامد، رونویسی است در ۱۰۰ گ شماره‌گذاری شده، به اندازه ۱۹/۵ در ۱۴/۵ سم که هر برگی به تقریب دارای ۲۰ سطر است. به جز بعضی از کلماتِ دشوار، سراسر متن با مرکبِ سیاه و بدون اعراب نوشته شده است. علاوه بر این، ناسخ در حواشی توضیحاتی به عربی نوشته است. خط و شیوه‌کتابت این رونویس مشابه شیوه‌کتابتِ نسخه A (رونویس ش ۱۳۹) است. مشابهاتِ دیگر این دو دلالت می‌کنند که رونوشت‌های ۱۳۹ و ۱۵۰ توسط یک ناسخ نوشته شده است. برگِ نخست آن ناسخ اشاره می‌کند که متن اصلی که او در اختیار داشته، علاوه بر متن کلیده و دمنه، شامل اوراقی دیگری بوده که در آنها چند متن کوتاه دینی آمده بود و او

در این رونویس آنها را حذف کرده است؛ در انجامه آن نیز ناسخ به افتادگی برگِ پایانی اشاره می‌کند. ناسخ برگِ ۹۹ ب عبارتی به سریانی جدید افزوده است و از آن چنین بر می‌آید که این رونویس و نیز رونویس ش ۱۳۹ توسط فردی به نام یرمیا شامیر شماس در پاییز سال ۱۸۸۲م در موصل کتابت شده است. مقایسه این سه رونویس با رونویسی که بیکل منتشر نموده بود موضوع رساله دکترای ل. بلومنتال بود و وی به روشنی بهتر بودن این رونویس‌ها را نشان داده است.^{۴۹} علاوه بر این، اگرچه بلومنتال در بسیاری موارد قرائت‌های بهتری را پیشنهاد کرده، لیکن در این کار توجهی به متن عربی و ترجمه دوساسی و گوئیدی نداشته است.

پیش از این اشاره شد که عبدیشوع نسطوری گفته بود که این اثر در سال ۵۷۰م از هندی به سریانی ترجمه شده است. در درستی این سخن البته جای تردید هست اما تردیدی نیست که ترجمه سریانی از ترجمه عربی تفاوت‌های فاحشی دارد و این خود دلیلی است آشکار که متن سریانی از روی متن عربی ترجمه نشده اما این دلیلی کافی نیست که متن سریانی از روی متن فارسی میانه برزویه ترجمه شده باشد. تنها به کمک بررسی‌های دقیق زبان‌شناختی و مقایسه‌ی واژگان فارسی میانه به کار رفته در این ترجمه می‌توان یقین حاصل کرد که متن اساس این ترجمه همان متن اصلی برزویه بوده است. پیشتر به عنوان سریانی این کتاب و نام دو شغال اشاره شد که در این ترجمه دقیقاً صورت فارسی میانه آنها به کار رفته است. علاوه بر این متن سریانی فاقد دو بابِ نخست در بابِ برزویه و سفر اوست که تقریباً در تمامی ترجمه‌هایی که از عربی صورت گرفته‌اند موجود است. شاید یکی از دلایل فقدان این دو باب، یا دست‌کم مقدمه خود برزویه توسط بُوذ محتوای دینی آن بوده است و بُوذ مسیحی از ترجمه مقدمه برزویه اجتناب ورزیده است. این گمان هم دور از یقین نیست که بُوذ این مقدمه را ترجمه کرده و ناسخ یا ناسخان بعدی آن را به دلیل گرایش‌های دینی خود حذف کرده‌اند یا شاید بر اثر اتفاق مفقود شده باشد. این حدس هم شاید دور از یقین نباشد که اگر در ابتدای دستنویس ماردین ناسخی نوشته است که برگی از ابتدای آن افتاده است، مقصود از آن باب یا مقدمه آن بوده است. به هر حال، مسلم آن است که این دستنویس در همان قرن سیزدهم م فاقد این دو بابِ آغازین بوده است زیرا در آن صورت عبدیشوع، که آن را دیده بود، در اثر خود این متن را ترجمه بُوذ

⁴⁹ Blumenthal, L., *Kritische Emendationen zu Gustav Bickell's Kalilag und Damnag*, 1890.

رساله دکترای بلومنتال در سال ۱۸۹۰ در شماره XLIV مجله ZDMG منتشر شد؛ همین رساله به عنوان پیوست سوم اثر بیکل، چاپ ۱۹۸۱، آمستردام نیز آمده است.

دارای سمت *mantriputrau* در منابع دیگر «وزیر» هستند^{۵۳}؛ متن سریانی همانند متن عربی و نیز فارسی از آن دو تنها با صفت «زیرک و دانا» یاد کرده است. (قس. متن عربی، شیخو، ص ۵۴ «و کلاهما ذو ادب و دهاء»، متن فارسی ص ۶۱ «و هردوهای تمام داشتند»). در ترجمه سریانی قدیم، حکایتی که در طبع عربی شیخو (ص ۱۰۲؛ عزام، ص ۹۹) به باب *الفحص عن امر دمنه* و در ترجمه فارسی به «بازجست کار دمنه» موسوم و بی تردید از افزوده‌های ابن مقفع است، افتاده است.^{۵۴} این حکایت در طبع دوساسی باب ششم و در ترجمه‌های یونانی، فارسی، عبری قدیم و جدید باب پنجم محسوب می‌شود. در نخست ترجمه سریانی دارای حکایت‌های فرعی زیر است:

الف) «داستان کبیک و گوه چوبین»؛ در ترجمه سریانی «روزگاری درودگری بود که چوب به دو گوه از هم می‌شکافت و کبیک او را بدید...»، برابر با متن عربی (شیخو، ص ۵۵، س دهم؛ عزام، ص ۴۶، س چهاردهم): «زعموا ان قدراً رای نجاراً یسحق خشبة بوتدین...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۶۲، س پنجم) «بوزنه‌ای درودگری را دید بر چوبی نشسته بود و...»؛ در پنجه تنترا (II, 277 Edgerton) داستان به کلی به گونه‌ای دیگر است: در آنجا سخن از این در میان است که بازرگانی بر آن بود تا در نزدیکی شهری معبدی بنا کند و کارگرانی بر این کار برگمارد؛ نیمروز به قصد ناهار کارگران محل خود را ترک کردند و ناگهان گروهی بوزینه سر رسیدند و چوبی دیدند که در آن یکی از کارگران گوه‌ای در آن نهاده بود (الخ)؛ در ترجمه سریانی سخن از درودگری در میان است که چون محل کار خویش را ترک کرد، میمونی او را بدید و به تقلید از او خواست گوه در چوب نهد و مرتکب خطا می‌شود و در آن گرفتار می‌آید و چون درودگر برمی‌گردد، میمون را مجازات می‌کند. برخلاف ترجمه عربی و فارسی، در پنجه تنترا و در ترجمه سریانی سخن از هلاک میمون در میان نیست. ب) «داستان روباه و طبل» در ترجمه قدیم سریانی افتاده اما در ترجمه جدید سریانی داستان اینگونه آغاز می‌شود: «روباهی گرسنه به مردابی فراز آمد، طبلی بدید بر درختی آویخته و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۶۲، س هشتم؛ عزام، ص ۵۵، س چهارم) «زعموا ان ثعلباً جاعاً أتى علی اجمه...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۷۰ س ۱۴)

از کتابی که برزویه از هندی به فارسی میانه گردانیده بود می‌نامید نه ترجمه مستقیم بود از هندی. از طرف دیگر، اگر سخن عبدیشوع در باره زمان ترجمه این کتاب، یعنی سال ۵۷۰ م درست باشد، در آن صورت، بود معاصر برزویه بوده و این سخن البته به این معنی نیست که هم برزویه و هم مترجم سریانی کار خویش را مستقلاً از هندی ترجمه کرده‌اند: جای تردیدی نیست که ترجمه سریانی از روی ترجمه پهلوی برزویه صورت گرفته و انبوهی از واژگان فارسی میانه به کار رفته در آن که پس از این به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد، این حدس را تأیید می‌کنند.

گذشته از فقدان دو باب آغازین کليلة، تفاوت‌های ترجمه سریانی از دیگر ترجمه‌هایی که بر اساس ترجمه عربی ابن المقفع صورت گرفته، تفاوت‌های فاحش است. مثلاً ترتیب ابواب آن به کلی جز آن ترتیبی است که در ترجمه عربی دیده می‌شود. اینکه چگونه این تفاوت ایجاد شده، نمی‌توان با قطعیت سخنی گفت. تفاوت بارز دیگر ترجمه سریانی از ترجمه عربی در حفظ کتابت اسامی خاص با تغییراتی جزئی است، حال آنکه در ترجمه عربی تقریباً اسامی خاص سنسکریت به کلی دیگرگون شده‌اند و به بعضی از آنها پس از این اشاره خواهد شد.

ابوابی که در متن قدیم سریانی آمده‌اند، به ترتیب عبارتند از: ۱. در نخست، بر اساس شماره‌گذاری شولتس^{۵۰}، گ ۷۱. تاسطر دوم برگ ۷۴۱. مطابق با باب اول در متن انتقادی شیخو (ص ۵۳؛ عبدالوهاب عزام^{۵۱} ص ۴۳)، باب الاسد و الثور؛ برگ نخست ترجمه سریانی افتاده است و حکایت چنین آغاز می‌شود: «... [به سان چشمه‌ای است که پیوسته در آن آب... (الخ)؛ آغاز متن سریانی برابر است با ترجمه عربی «... كَمْحَسِ الْمَاءِ الَّذِي لَا يَزَالُ الْمَاءُ يَنْصَبُ إِلَيْهِ و... (الخ) (شیخو ص ۵۴، س چهارم؛ عزام ۴۴ س یازدهم)؛ در ترجمه فارسی ابوالمعالی (ویراسته مینوی، ص ۶۰، س ششم)^{۵۲}: «چون حوضی که پیوسته در وی آب می‌آید و...»؛ ترجمه این باب مطابق بخش نخست پنجه تنترا (II, 276 Edgerton) و باب پنجم در متن انتقادی سیلوستر دوساسی، و باب چهارم در ترجمه‌های فارسی، ترجمه یونانی سیمئون ست باب چهارم الف در ترجمه قدیم عبری است. یکی از تفاوت‌های بارز آغاز این باب در متن اصلی و ترجمه‌های سریانی و جز آن در این است: دو شغال در پنجه تنترا

⁵⁰ Schultess, F., *Kalila und Dimna. Syrisch und deutsch*, Berlin 1911.

^{۵۱} کتاب کليلة و دمنه نقله من الفهلوية عبدالله بن المقفع. القاهرة، ۱۹۴۱.

^{۵۲} ابوالمعالی نصرالله منشی، ترجمه کليلة و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی. تهران، ج ۳۰، امیرکبیر، (۱۳۸۶).

⁵³ Edgerton, a.a.O. I. 14: *tasya ca karaṭakadammakanāmānāu (dvāu) srgālāu mantriputrāv āstām*.

^{۵۴} درباره باب بازجست کار دمنه و نیز مقدمه برزویه نک: Nöldeke, Th., *Burzōes Einleitung zu dem Buche Kalila wa Dimna*, Straßburg 1912.

«آورده‌اند روباهی در بیشه‌ای رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و...» متن عربی این حکایت در رونوشت گوئیدی ص ۱۰، س پنجم آمده است؛ در متن پنجه تئترا (Sār I, 2; Edgerton II. 284) داستان چنین است که: روباه گرسنه در پی طعمه به میدان رزمی نزدیک می‌شود که دو سپاه به مصاف هم ایستاده‌اند و... .

ج) «داستان چهارپیش آمد خودکرده»، که متن سریانی آن، برخلاف پنجه تئترا (Sār I, 3; Edgerton II. 288) که دارای سه داستان فرعی است، در طبع شولتس خود به چهار در فرعی تقسیم شده است:

۱) داستان «مؤبد و دزد» (Sār I, 3a; Edgerton II. 288) که آغاز آن چنین است: «روزگاری مؤبدی بود که پیروان او جامه‌های گرانبه‌بدو می‌بخشیدند و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۶۵، س ششم؛ عزّام، ص ۵۸، س سیزدهم) «زعموا ان ناسكاً اصاب من بعض الملوك كسوة فاخرة»؛ در متن رونوشت گوئیدی این بخش افتاده است؛ ابوالمعالی (مینوی، ص ۷۴، س سیزدهم) «زاهدی را پادشاهی کسوتی داد فاخر و...»؛ در پنجه تئترانام زاهد Devasarman و نام دزد Āṣāḍhabhūti است.

۲) داستان «روباه و دو بز کوهی» (Edgerton II. 288) در متن سریانی (Sār I, 3b; Edgerton II. 288) در راه دو بز بدید به نبرد با هم درآویخته و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۶۵، س دوازدهم؛ عزّام، ص ۵۹، س سوم) «...فمر فی طریقة علی وعلین يتناطحان...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۷۵، س یکم) «در راه بر دو نخجیر گذشت که جنگ می‌کردند...»؛ در رونوشت گوئیدی این دو بخش افتاده است.

۳) «داستان جَهِیگِ گُربز»، که در پنجه تئترا نیامده و ظاهراً از افزوده‌های برزویه است؛ در ترجمه سریانی «...پس موبد به سرای زنی روسپی شد که دوشیزه‌ای نیز در آن به سر می‌برد و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۶۵ س پانزدهم؛ عزّام، ص ۵۹ س چهارم) «و مضی النَّاسک حتی انتهى الی المدینة و...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۷۵ س سوم) «زاهد شبانگاه بشهر رسید جائی جُست که...»؛ در متن رونوشت گوئیدی، از میانه این حکایت، ص ۱۰، س ۱۶ «مضی لسببیله حتی دخل المدینة فَالْتَمَسَ مکاناً یأوی الیه...».

۴) «داستان آرایشگر و زن موزه‌دوز»، در پنجه تئترا (II 289) (Sār I, 3c; Edgerton) «زن بافنده و زن زیرک آرایشگر»، در ترجمه سریانی «دو دیگر روز مؤبد سرایی دیگر بجست

و به‌خانه موزه‌دوزی درآمد...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۶۶، س چهارم؛ عزّام، ص ۵۹، س یازدهم) «ثُمَّ اصْبَحْ غادياً فی طلب ذلک (اللصن) فاضافه رجل اسکاف و...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۷۶، س ششم) «چندانکه صبح صادق عرصه گیتی را...»؛ تفاوت اصلی ترجمه فارسی میانه با پنجه تئترا آن است که در منبع اصلی سخن از «بافنده» و در ترجمه‌های منشعب از ترجمه برزویه از «موزه‌دوز» سخن در میان است.

د) «داستان زاغ و مار» (Sār I, 4; Edgerton II. 294) در ترجمه سریانی «زاغی بر درختی در کوهی آشیان داشت و در آن کوه سوراخی بود که ماری در آن می‌زیست...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۶۹، س دوازدهم؛ عزّام، ص ۶۳، س سیزدهم) «زعموا ان غراباً کان له وکر فی شجرة فی الجبل و...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۸۱، س دهم) «آورده‌اند که زاغی در کوه بر بالای درختی خانه داشت و...»؛ تفاوت‌های بارز این حکایت در ترجمه پهلوی و متن پنجه تئترا، آنگونه که از ترجمه سریانی برمی‌آید، در آن است که در متن اصلی سخن از جفتی زاغ است که در بر درختی آشیان دارند و در سوراخ آن درخت ماری سیاه نیز لانه دارد؛ برزویه از زاغ به طور کلی نام برده و «سوراخ درخت» را به «سوراخی در کوه» برگردانیده که ماری در آن می‌زیست؛ دیگر از تفاوت‌های ترجمه پهلوی و سریانی و به تبع آن، ترجمه‌های فارسی و عربی در آن است که زاغ به شغال روی می‌آورد و از او می‌خواهد تا به او یاری کند تا چشم‌های مار را در خواب برکند؛ در پنجه تئترا این روایت نیامده است.

ه) «داستان ماهی خوار و خرچنگ»، (Edgerton II. 294) (Sār I, 5; Edgerton II. 294) در ترجمه سریانی «روزگاری مرغی ماهی خوار بر بار رودی آشیان داشت، رودی پر ماهی که پیرامون آن نی رسته بود و...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۶۹، س بیست و یکم؛ عزّام، ص ۶۴، س پنجم) «...کان المکاء الذی اراد قتل السرطان معششاً فی اجمة مخصبة کثیرة السمک...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۸۲، س یکم) «آورده‌اند که ماهی خواری بر لب آبی وطن ساخته بود و...» تفاوت اصلی ترجمه برزویه و ترجمه‌های منشعب از آن از متن اصلی در این است که در آنجا زاغ گردنبند زرین همسر پادشاه را که بر کنار رود بر جای نهاده بود می‌رباید؛ در ترجمه سریانی و نیز عربی و فارسی زاغ پیرایه زنی را می‌رباید که بر گوشه بامی نهاده بود.

رنگریزی افتاده و به رنگ نیل شده بود (الخ) ۵۵؛ این حکایت ظاهراً در منبع اساس برزویه که او از آن استفاده کرده بود، نبوده است زیرا بعضی از نسخ و روایات پنجه تتر، از جمله طبع ادگرتون، این داستان را ندارند؛ به تبع ترجمه پهلوی و سریانی، این حکایت در هیچ یک از ترجمه‌های کليلة و دمنه به چشم نمی‌خورد.

ط) «داستان شیر و وزیر او و شتر» (Edgerton II, 308; Sār I, 3) در ترجمه سریانی «بیشه‌ای در نزدیکی راهی بود که سپاهیان از آن می‌گذشتند و در آن بیشه شیری و زاغی و شغالی و گرگی می‌زیستند و...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۸۴، س سیزدهم؛ عزام، ص ۷۹، س دهم) «زعموا انّ اسداً كان في اجمة مجاورة طريقاً...»؛ و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۰۶، س دهم) «آورده‌اند که زاغی و گرگی و شگالی در خدمت شیری بودند و...»؛ در متن پنجه تتر، برخلاف ترجمه سریانی، به جای گرگ از پلنگ (dvīpin) نام برده شده است.

ی) «داستان مرغ طیطوی و دریا» (I, 10; Edgerton II, 312) در ترجمه سریانی «طیطوی با جفتش بر دریاباری خانه داشت و چون زمان تخم‌گذاردن فرا رسید...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۸۸، س چهاردهم؛ عزام، ص ۸۴، س پنجم) «زعموا طائران طيور البحر يدعى الطيطوى...»؛ و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۰، س پنجم) «آورده‌اند که نوعی است از مرغان آب که آن را طیطوی خوانند...»؛ بنغلی در باره مرغ طیطوی در مقدمه خود (ص ۴۳) آورده است که این نام در واقع برگرفته از tittibha است که در پنجه تتر نیز به کار رفته است. بیشک برزویه در ترجمه خود نام مرغی شناخته شده در فارسی میانه را به جای این نام نهاده بود، زیرا تقریباً در همه ترجمه‌هایی که بر اساس ترجمه او صورت گرفته‌اند از این مرغ تقریباً به همین صورت یاد شده است و چه در عربی و چه در فارسی این نام را می‌توان وام‌واژه‌ای سنسکریت دانست. اما نولدکه^{۵۶} این احتمال را ضعیف می‌داند و اعتقاد دارد که این نام در متون کهن عربی به کار رفته و تشابه صوری نام سنسکریت و عربی شاید برخاسته از آن باشد که نام این مرغ در واقع از بانگ این مرغ نشأت گرفته است.

ک) «داستان دو بط و سنگ‌پشت» (Edgerton II, 313; Sār I, 11) در ترجمه سریانی «آبگیری بود که سنگ‌پشتی

و) «داستان شیر و خرگوش» (Sār I, 6; Edgerton II, 296) در ترجمه سریانی «بیشه‌ای بود در میانه آن مرغزاری و رودی؛ شیری در آن بیشه خانه داشت و...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۷۲، س دهم؛ عزام، ص ۶۶، س نهم) «زعموا انّ اسداً كان في ارض كثيرة الماء والخصب...»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۸۶، س ششم) «آورده‌اند که در مرغزاری که نسیم آن...».

ز) «داستان ماهی نادان و دو ماهی خردمند» (II, 314; Sār I, 12; Edgerton) در ترجمه سریانی «سه ماهی را در آبگیری خانه‌ای بود، یکی فرزانه بود و دو دیگر باخرد و سدیگر نادان و...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۷۵، س یازدهم؛ عزام، ص ۶۹، س پانزدهم) «زعموا انّ غدیراً كان فيه ثلاث سمكات عظام و...»؛ مطابق ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۹۱، س یازدهم) «آورده‌اند که در آبگیری سه ماهی بود، دو حازم و یکی عاجز»؛ گوئیدی تفاوت جزئی این حکایت در دستنویس واتیکان با متن شیخو را آورده است (ص ۱۱، س دهم)؛ این بخش از متن سریانی و ترجمه عربی و فارسی از امثال و ضرب‌المثل‌ها پراست؛ برای مثال، در گفتگوی شیر و دمنه، در باره خیانت شنزبه، (مینوی، ص ۹۳)، در متن سریانی سرشت مرد ناسپاس و بدگوهر به دم خمیده‌سگی تشبیه می‌شود که هر چه آن را به حال مستقیم بدارند، باز به صورت پیشین خود باز می‌گردد؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۷۶) آمده است: «...كذّاب الكلب الأعقف الذي يُربط ليقوم فلا يزال مستقيماً مادام مربوطاً فإذا أطلق عاد لأنحنائه و عوجّه»؛ ابوالمعالی (مینوی، ص ۹۴) او را به «نیش کژدم» مانند کرده است: «چنان که نیش کژدم اگر چه بسیار دم بسته دارند و در اصلاح آن مبالغت نمایند چون بگشایند بقرار اصل باز رود...». این داستان در پنجه تتر پس از حکایت «داستان دو بط و سنگ‌پشت» قرار دارد.

ح) «داستان شپش و کبک» (Sār I, 7; Edgerton II, 302) در ترجمه سریانی «در بستر مردی پرخواسته شپشی بود که چون مرد می‌خفت وی را به آرامی می‌آزرد و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۷۷، س نوزدهم؛ عزام، ص ۷۲، س نهم) «زعموا انّ قملة لزمت فراش رجل من الأشراف و...»؛ این داستان در ترجمه ابوالمعالی حذف شده است؛ در پنجه تتر پس از آن داستانی آمده در باره شغالی که به خم

۵۵ این حکایت را هرتل بر اساس دستنویس هامبورگ تصحیح و در ۱۹۰۲ با مشخصات زیر منتشر کرده است:

“Die Erzählung vom blauen Schakal in den Hamburger Pañcatantra-Handschriften” In: Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlande XVI 1902, 269-274.

56 Anzeig, a.a.O. 770 u. Anm. 1.

با دو بط در آن می‌زیستند و ...»، برابر با ترجمه عربی (متن شیخو، ص ۸۹، س هشتم؛ عزام، ص ۸۴ س پانزدهم) «زعموا انّ عیناً کان فیها بطتان و سلحفاة و ...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۰، س چهاردهم) «آورده‌اند که در آگیری دوط و یکی باخه ساکن بودند و ...»؛ تفاوت اصلی ترجمه سریانی با منبع اصلی و نیز ترجمه‌های دیگر در آن است که در سریانی سخنی از هلاک باخه در میان نیست؛ در همین حکایت، در متن عربی (شیخو، ص ۹۰، س شانزدهم؛ عزام، ص ۸۶، س نهم) می‌خوانیم: «قال الطیطوی: یا معشر الطیور سیدتنا العقاب العنقاء ...» و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۳، س یازدهم) «مرغان جمله بنزدیک سیمرغ رفتند و ...»؛ متن سریانی واژه فارسی میانه Sēn-murw را به صورت Sīmur آورده است. برزویه در واقع نام پرندۀ افسانه‌ای Garūda در اساطیر هندی را به «سیمرغ» گردانیده بود، زیرا در پنجه تترا (Edgerton I, 136) می‌خوانیم: «... پس بر آن شدند تا به دیدار Garūda روند.»^{۵۷} ل) «داستان کبیکان و کرم شبتاب»، (Edgerton II, 320) (Sār I, 14) در ترجمه سریانی «گروهی از کبیکان را در کوهی خانه بود و شبی کرم شبتابی دیدند که ...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۹۴، س نوزدهم؛ عزام، ص ۹۰، س سیزدهم) «زعموا انّ جماعة من القروذکانوا فی جبل ...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۶، س شانزدهم) «آورده‌اند که جماعتی از بوزنگان در کوهی بودند ...»؛ یکی از تفاوت‌های درخور اشاره در این حکایت، در ترجمه سریانی «... مَع مردی بدیدش و گفت بیهوده مکوش نادان را بیاموزانی، زیرا آهن را به آب نتوان برید و سنگ را خَم نتوان کرد...»؛ برابر با ترجمه عربی «... ولا تأدیب ما لا یتأدب فانه من عالج لا یستقیم ...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۷، س سوم) «در این میان مردی آنجا رسید، مرغ را گفت: ... در تقویم و تهذیب چنین کسان سعی پیوستن همچنانست که کسی شمشیر بر سنگ آزمایشد و شکر در زیر آب پنهان کند». در پنجه تترا این سخن در میان نیست که مردی با مرغ چنین گفت، بلکه پس از این حکایت، دمنه می‌گوید همیزم یا درخت خم‌ناشدنی را خم نتوان کرد؛ مرد نادان را چه می‌توان آموخت؟ (ذهن مرد نادان) بسان چراغی است در خانه‌ای که در جامی نهان شده باشد.^{۵۸} ۳) «داستان مرد گریز و مرد سده دل» (Edgerton II, 322) (Sār I, 15) در ترجمه سریانی «روزگاری در جایی دو بازرگان

بودند دوست و همکار و ...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۹۵، س دوازدهم؛ عزام، ص ۹۱ س هشتم) «زعموا انّ خبأً و مغفلاً أصابا فی طریق بدرة فیها الف دینار» و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۷، س دوازدهم) «دو شریک بودند یکی دانا و دیگر نادان...»؛ ترجمه عربی این داستان، در مقایسه با ترجمه فارسی، به ترجمه سریانی بسیار نزدیک است. ن) «داستان مرغ ماهیخوار و راسو» (Edgerton II, 323) (Sār I, 16) در ترجمه سریانی «روزگاری مرغ ماهیخواری بود با مادینه‌اش، که ماری در همسایگی آنها می‌زیست و ...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۹۷، س دوم؛ عزام، ص ۹۲، س دوازدهم؛ گوئیدی، ص ۱۸، س پنجم) «زعموا انّ علجوماً جاورته حیة»؛ برابر با ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۱۸، س هیجدهم) «گوئی در جوار ماری وطن داشت...». س) «داستان موش آهن خور» (Edgerton II, 325) (Sār I, 17) در ترجمه سریانی «بازرگانی بود اندک خواسته، و به شهری دیگر رفتی از بهر تجارت...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۹۹، س دوم) «زعموا انه کان بأرض کذا و کذا تاجراً مقلماً...»؛ در ترجمه سریانی و فارسی سخنی از محل وقوع این حکایت در میان نیست؛ اما در متن عربی (طبع عزام، ص ۹۴، س سیزدهم) آمده است: «زعموا انه کان بأرض مردات تاجراً مقلماً»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۲۲، س پنجم) «آورده‌اند که بازرگانی اندک مال بود و...»؛ در ابتدا و انتهای این داستان در ترجمه سریانی آمده است: «جایی که موشی صد من آهن بخورد، شگفت نباشد که در آنجا بازی فیلی را (به آسمان) بر باید»؛ متن عربی (شیخو، ص ۹۸، س بیست و یکم؛ عزام، ص ۹۵، س ششم) اصل متن را حفظ کرده و در ترجمه آن حتی از واژه دخیل «باز» (قس. فارسی میانه bāz) استفاده شده است: «انّ ارضاً یأکل جُرذها مئة منّ من حدید لغیر مستنکر فیها ان یتخطف بازیها الفیلة»؛ در طبع عزام «باز» به «بزاتها» تصحیح شده است: «انّ ارضاً یأکل جُرذانها مائة منّ حدیداً لیس بمستنکر لها ان یتخطف بزاتها الفیلة»؛ اما ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۲۲، س سوم) آورده است: «زمینی که موش آن صد من آهن بخورد چه عجب اگر باز کودکی در قیاس ده من بر باید؟». اصل این عبارت در متن پنجه تترا چنین است که «باز چگونه تواند کودکی بر باید؟ ... مرد پاسخ داد: جایی که موشی ترازویی آهنین را بخورد، باز نیز تواند که فیلی را به آسمان بر باید»^{۵۹}؛ این نکته

⁵⁷ iti sariprdhārya garuṣasakāśam gatāḥ.

⁵⁸ ato 'ham bravīmi: nā 'nāmyaḥ nāmayate dārv iti. Athavā kim kariṣyati pāṇḍityam apātre pratipāditam sapidhāne dhṛtaḥ kumbhe pradīpa iva veśnani.

⁵⁹ sa āha: kim atra citram. Tulām lohasahasrasya yatra khādanti mūśakāḥ ...

مشابه همین ضرب‌المثل را در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر نیز می‌توان نشان داد.

۲. در دوم، از س سوم گ 41v تا س سیزدهم گ 59 r موسوم به «در کبوتر طوقی، موش و کلاغ»، برگرفته از در دوم پنجه‌تنتر (Sār II; Edgerton II, 329)، که در ترجمه عربی (طبع شیخو، ص ۱۲۵ باب دوم؛ عزام، ص ۱۲۵ باب پنجم) «باب العُراب و المَطْوَقَة و الجُرْد و السُّلْحَفَاة و الطَّبِي»، مطابق با باب هفتم طبع دوساسی، و باب سوم در ترجمه جدید سریانی، باب ششم در ترجمه‌های فارسی و یونانی، عبری قدیم و جدید است. داستانی مشابه این حکایت در مه‌بهاراتا (۱۴-۶، ۶۲: ۵) نیز آمده است؛ ترجمه قدیم سریانی چنین آغاز می‌شود: «دبشم گفت: دوست چگونه توان یافت و از دوستی چه بهره؟ بیدوگ گفت: آن کس که...»؛ برابر با سطر دوم متن عربی «فاضرب لی مثل اخوان الصفا و کیف...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۵۷، س پنجم) «اکنون اگر میسر گردد بازگوی داستان دوستان یک دل...»؛ حکایت اصلی این باب (Sār A, 128) در ترجمه سریانی این‌گونه آغاز می‌شود: «در سرزمین Dhšnbt شهری است به نام Mhilyub که پرندگان...»؛ اما این بخش در متن عربی (شیخو، ص ۱۲۵، س هشتم) به صورت «کان بارض من الارضین...» و طبع عزام (ص ۱۲۵، س هشتم) به صورت «زعموا انه کان بارض دستاد، عند مدینة یقال لها ماروات» و در فارسی (مینوی، ص ۱۵۸، س سوم) به «آورده‌اند که در ناحیت کشمیر...» ترجمه شده است؛ در برخی از دستنویس‌های عربی ضبط‌هایی مانند «داهر» و «سکاوندجین» (أرض سکاوندجین عند مدینة داهر) و در یکی از دستنویس‌های موزة بریتانیا (نک. حاشیه شیخو، ص ۵۳) سخن از سرزمینی به نام «سینابد» و شهری به نام «ماروزود» در میان است: «زعموا انه کان بارض سینابد قرب من مدینة ماروزود مکان کثیر الصيد...»؛ در پنجه‌تنتر (Edgerton II, 329) سخن از سرزمینی به نام dākšīnāṭye janapade و شهری به نام Mihlārōpya یا Mihilārōpya در میان است (نک. هرتل، ص ۱۱۸؛ بنفای، مقدمه ص ۴۳)؛ در ترجمه سریانی می‌خوانیم که زاغ را بر درختی آشیان بود؛ در متن پنجه‌تنتر چنین است که زاغی موسوم به Laghupātī (در برخی نسخ Laghupatana و Laghupatanaka) بر «درخت پرشاخ و برگ Salmali» آشیانه داشت؛ در ترجمه عربی و فارسی نام درخت ذکر نشده اما تقریباً همه ترجمه‌ها در توصیف شکارچی همسان‌اند:

در باره مثل موش آهن‌خور در خور اشاره است که در بسیاری از منابع کهن یونانی و لاتین این مثل به کار رفته و به وجود چنین موشی اشاره شده است: برای مثال تئوفراستوس و آنتیگونیوس و نیز پلینی از موشی به نام παράδοξον یاد کرده‌اند که انواع فلزات را می‌خورد. سینکانیز در یکی از آثارش (Apocolocyntosis, VII, 1) در عبارتی از هرکول خطاب به کلادیوس آورده است: venisti ubi mures ferrum rodunt «به جایی فراز آمدی که موشان آهن را بجوند»؛ اگرچه باور به وجود چنین موشی دیگر در کار نیست، در روایات شفاهی یونانی ضرب‌المثل موش آهن‌خور و صورت‌های دیگر آن، مثلاً پیشه یا مگس آهن‌خور، هنوز رایج است.^{۶۰} در ادامه این داستان مثلی آمده است که در بابی دیگر از کلبله و دمنه نیز به کار رفته و راقم در جایی دیگر به خاستگاه آن اشاره کرده بود: در ترجمه سریانی می‌خوانیم: «... آوازه و نام تو سرشت کس را دگرگون نتواند کرد، به سان بوته کدویی تلخ، بدان امید که شیرین بار آورد در ریشه‌هایش انگبین و روغن بیاگنی؛ سرشت مرد بداندیش از بدی روی برنتابد؛ باتو نتوان همنشین بود، زیرا آن کس که با بدکار رود، بدی آموزد و آن کس که با دادگر مرد همنشین باشد، نیکی آموزد؛ به سان باد، که چون برگند گذرد گندی و چون بر بوی خوش گذرد خوشبویی آرد»؛^{۶۱} ابن مقفع (شیخو، ص ۱۰۰، س اول)، متن را وفادارانه ترا از ابوالمعالی به عربی ترجمه کرده است: «ولست فی شک من تغیر طبا عک لاتی اعرف ان الشجرة المرة لو طلیت بالعسل والسمن لم تثمر الا مرأ و قد خفت صحتک علی رأی و أخلاقی فان صحبة الأخیار تورث الخیر و صحبة الأشرار تحدث کل شر؛ کالریح اذا مرّت علی النتن احتملت ننتاً و اذا مرّت علی الطیب احتملت طیباً»؛ در رونوشت گوئیدی، ص ۱۹، س پنجم، با اندک تغییری می‌خوانیم: «لأن الشجرة المرة لو طلیت بالعسل دهرآ لم تثمر الا مرأ»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۲۳، س هفتم) «... و مثل آن چون باد سحری است که اگر بر ریاحین بزد نسیم آن بدماغ برساند، و اگر بر پارگین گذرد بوی آن حکایت کند». اصل این مثل، به عقیده شولتس (ص ۱۹۰) در واقع هندی است که در مجموعه سه جلدی ضرب‌المثل‌های هندی، گردآورده بوهتلینگ (Böhrling)، ش ۳۲۹۵ چنین آمده است، «هرچه بکوشی، بدمرد هرگز نیک نگردد: درخت «نیمبا» هرگز ثمری شیرین نهد، هر چند در پای آن شیر و روغن بریزی». باید اذعان کرد که پیدا کردن خاستگاهی قطعی برای این یا آن مثل نه فقط دشوار، که گاه راه به بیراهه می‌برد، چه

^{۶۰} در این باره نک:

Papademetriou, J. T. "The Mutation of an Ancient Greek Proverb", In: *Revue des Etudes Grecques*, 1970, p. 83, 94-105.

^{۶۱} باب ملک الجردان و وزائه در کلبله و دمنه، تئودور نولدکه، ترجمه فضل‌الله پاکزاد، ضمیمه ش ۲۲ نامه فرهنگستان (تهران، ۱۳۸۴)، ص ۹-۱۰.

در پنجه تنتر از این شکارچی با «سیمایی زشت و پیکری به غایت مهیب و ... به سان خداوندگار مرگ با دامی و چوبی در دست» توصیف شده است؛ برزویه توصیف اصل متن را با اندک تغییری حفظ کرده بود: در ترجمه سریانی شکارچی چنین وصف شده است: «با چهره‌ای زشت و دژم، با چوبی در دست و دامی بر دوش»؛ در متن ابن مقفع (شیخو، ص ۱۲۵؛ قس. عزام، ص ۱۲۶) با اندک تغییری به «قیبح المنظر سیئ الحال علی عاتقه شرک یحمله و فی یده عصاة ...» و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۵۸) «صیادی بدحال خشن جامه، جالی برگردن و عصایی در دست» ترجمه شده است؛ اینکه در ترجمه قدیم و نیز جدید سریانی شکارچی دامی بر دوش دارد، با متن اصلی همخوانی ندارد، اما جالب است که در ترجمه سیمئون ست (ص ۴۰) نیز شکارچی به همین گونه توصیف شده است؛ نام ردکبوتران در پنجه تنتر به صورت čitragrīva «کبوتری (با) گردن رنگارنگ» آمده است.^{۶۲} معنای اصلی این نام در سریانی و عربی در واقع از فارسی میانه «ترجمه» شده، زیرا در سریانی نیز این نام به «کبوتری با گردن رنگارنگ» و در عربی نیز تا اندازه‌ای آزادتر از متن سریانی به «المطوقه» برگردانیده شده است. شولتس در ص ۷۹ مقاله خود، «امیه بن ابی صلت» کوشید تا نشان دهد که وجه تسمیه عربی «مطوقه» در واقع متأثر از داستان نوح و کبوتر وی است.^{۶۳} نام موش را ترجمه سریانی Zīrg و ترجمه عربی «ایزک»، «زیر»، «زیرک» و ... (نک. شیخو، ص ۱۲۷، نیز یادداشت ص ۵۴؛ عزام، ص ۱۲۷، س نهم) و ترجمه فارسی ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۶۰؛ نیز نک. یادداشت ش ۱) «زبرا» ضبط کرده است. در پنجه تنتر از وی به عنوان شاه موشان و با نام Hiranya و Hiranyaka (در طبع ادگرتون، جلد اول، ص ۱۸۷: Dhiranya)^{۶۴} «زرین» یاد شده زیرا گنجی پراز در نهان داشت؛ این گمان که برزویه نام این موش را به Zarrēn «زرین» گردانیده باشد، اندک است؛ وجود g- در برگردان سریانی این نام، احتمال نامی با پایانه -ak / -ag فارسی میانه را بیشتر تقویت می‌کند؛ بود احتمالاً واژه فارسی میانه zīrak «زیرک» را به Zīrg گردانیده بود (آیا برزویه نام Dhiranyaka را به Zarrēnag گردانیده بود؟)؛ از طرف دیگر، ضبط «ایزک» که در بعضی از دستنویس‌های عربی آمده «... و کان مجرباً فنادتة

المطوقه باسمه و کان اسمهُ ایزک»، نیز نادرست نیست: نک. نامنامه ایرانی یوستی^{۶۵}، ص ۳۸۶). در ادامه داستان مطوقه طی بازگویی حکایت‌های فرعی، چون زاغ قصد خویش از دوستی با موش را در میان می‌نهد، در ترجمه سریانی، پس از شرحی در باره دو گونه دشمنی، آمده است «سزاست تا کارهای انجامیدنی را در پیش گرفت و از کارهای نانجامیدنی پرهیز کرد؛ جز این، آن کس نادان است که بر آن است تا از اربه به دریا و کشتی به خشکی راند»؛ ترجمه سریانی به متن اصلی پنجه تنتر (II, 332; Edgerton I, 196: 52) نسبتاً وفادار مانده است: «آنچه ناشدنی است، ناشدنی است؛ تنها شدنی است که خواهد شد؛ اربه به دریا نتوان راند و کشتی به خشکی؛ بنا به ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۲۸؛ عزام، ص ۱۲۹) «... کرجل اراد ان یجری السفن فی البرّ والعجل علی الماء» که ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۶۲، س دوازدهم) ترجمه کرده است «چه هر که خواهد که کشتی بر خشکی راند و بر روی آب دریا اسپ تازی کند بر خویشتن خندیده باشد»؛ در ادامه همین گفتگو نیز در ترجمه سریانی می‌خوانیم: «هر چند آب را بر آتش بجوشانی، باز هم اگر آن «آب جوشان» بر آتش ریزی، آتش را بمیراند»؛ در پنجه تنتر (Edgerton I, 198: 57; II 333) این عبارت که منظوم است، چنین است: «آب جوشیده، هر چند بسیار جوشیده (اگر بر آتش ریزی)، باز هم آتش را می‌میراند»؛ ابن مقفع (شیخو، ص ۱۲۹؛ عزام، ص ۱۳۰) این عبارت را چنین ترجمه کرده است «فان الماء و ان اسخن و اطیل اسخانهُ فلیس یمنعه ذلک من اطفاء النار اذا صبّ علیها» و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۶۵، س ششم) «که آب اگرچه در آوندی دیر بماند تا بوی و طعم بگرداند چون بر آتش ریخته شود از کشتن آن عاجز نیاید»؛ از تفاوت‌های بارز ترجمه برزویه و به تبع آن ترجمه سریانی و عربی و دیگر ترجمه‌های منشعب از آن در ادامه این بخش آن است که در پنجه تنتر آمده است که زاغ بر آن است آن مکان را، که nirvedāt نام دارد، به دلیل هراس از صیادان ترک کند؛ در روایت‌های جدیدتر پنجه تنتر به این بخش از حکایت الحاقاتی افزوده شده، از جمله اینکه چون قحطی در گرفت و زاغ از گرسنگی ناگزیر به ترک آن مکان شد و الخ؛ ترجمه

⁶² *atha tatra citragrīvo nāma kapotarājah ...*

⁶³ Schulthess, F. "Umajja b. Abi-š Šalt" In: in *Orientalische Studien*. Theodor Nöldeke zum siebzigsten Geburtstag gewidmet; hrsg. von Karl Bezod, Gieszen 1906, S. 71-89.

⁶⁴ *dhirany(ak)jo nāma mūšakāh.*

⁶⁵ Justi, F. *Iranisches Namenbuch*, Marburg 1895.

یکی از شاگردان برهمن به نام Kāmandaki واگذار می‌کند، حال آنکه در ترجمه عربی و فارسی، شوی آن زن به این کار برگمارده می‌شود. دیگر از نکات در خور اشاره این بخش آن است که در پنجه تنتر (Edgerton II, 344) آمده درختی که در شورستان بروید و موربانه و کرم در تنه آن و آتش در شاخسارش افتد، بهتر از درویشی است که به صدقه دیگران نیازمند است؛ این بخش را مترجم سریانی حذف کرده، اما قطعاً در ترجمه برزویه بوده زیرا در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۷۴، س هفدهم) می‌خوانیم که «درخت که در شورستان روید و از هر جانب آسیبی می‌یابد نیکو حال تر از درویشی است که به مردمان محتاج باشد»؛ این عبارت در دستنویس‌هایی که شیخو براساس آنها متن انتقادی خود را منتشر کرد، نبوده است اما در متن انتقادی عبدالوهاب عزّام (ص ۱۳۷، س یازدهم) آمده است: «فان الشجرة النابتة فی السبخ المأكولة من کل جانب أمثل حالاً من الفقیر الذی یحتاج إلی ما فی أیدی الناس».

۳. در سوم، از س یازدهم گ 59r تا س اول گ 65r «در بوزینه و باخه نادان»؛ برگرفته از در چهارم پنجه تنتر (Sār IV; Edgerton II, 393) «القرود والغیلیم»، مطابق با باب نهم طبع دوساسی، باب هشتم در ترجمه‌های فارسی، یونانی، عبری قدیم و جدید، اسپانیایی قدیم و باب پنجم در ترجمه سریانی متأخر است. داستان در پنجه تنتر با عبارتی منظوم بدین مضمون آغاز می‌شود که آن کس که فریب سخنان دوستانه خورد، همه چیز خود را از دست خواهد داد، بسان آن تمساح که بوزینه‌ای او را بفریفت؛ داستان اصلی در ترجمه سریانی چنین آغاز می‌شود: «روزگاری کبیگی به نام Pulidng بر دریاباری می‌زیست که...»؛ مطابق با ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۶۷، س نهم؛ عزّام، ص ۱۷۵، س ششم) «زعموان جماعة من القروذکان لها ملک یقال له قاردین...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۳۸، س یازدهم) «در جزیره‌ای بوزنگان بسیار بودند، و کاردانا نام ملکی داشتند...»؛ نام پادشاه میمون‌ها در سریانی برگردان ناموازه Valivadanka به معنی «کسی که چهره‌ای چروکیده دارد»؛ اینکه جزء دوم «دین» در ضبط عربی «قاردین» و «دانا» در ضبط فارسی «کاردانا» به danka سنسکریت باز می‌گردد، کمتر در خور تردید است؛ جزء نخست این نام در ترجمه ابوالمعالی، یعنی کار-، به «قار» (یا به احتمال بیشتر به «فار») برمی‌گردد؛ در ترجمه سریانی غالباً p و b مکرر به جای

پهلوی به گونه‌ای دیگر بوده است، زیرا در ترجمه سریانی می‌خوانیم که روزی زاغ به دیدار موش رفت و به او گفت که «خواهر! برآیم تا اینجا را ترک کنیم زیرا لانه تو در کنار جاده‌ای است که سپاهیان از آن عبور می‌کنند و عابران از هر سوی بر من سنگ می‌پراکنند؛ افزون بر این، بیم دارم که در دام صیاد گرفتار شوم»؛ ترجمه عربی ابن مقفع، جز در برگردان «راه سپاهیان»، به متن برزویه وفادار مانده است: «...ان جحرک قریب من طریق الناس و اخیسی ان یرمونی...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۶۹، س دوم) «و نیز این جایگاه بشارع پیوسته است، ناگاه از راه گذریان آسیبی یابیم»؛ باب دوم در ترجمه سریانی خود دارای سه حکایت فرعی دیگر است: الف) «داستان آزموده‌های موش» (Edgerton II, 338) «Sār II 1» در ترجمه سریانی «روزگاری در شهر Mhllyb مغ‌مردی می‌زیست و مراد سوراخی از خانه او لانه‌ای بود و...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۳۱، س هفدهم) «کان اول منزل نزلته فی مدینه من المدائن فی بیت رجل من النساء...»؛ در طبع عزّام (ص ۱۳۳، س نهم) «کان أول منزلی فی مدینه یقال لها ماروت...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۷۰، س هفدهم) «منشأ و مؤلد من بشهر ماروت بود در زاویه زاهدی و...»؛ شهری که در ترجمه سریانی به Mhllyb و در ترجمه فارسی و عربی «ماروت» نامیده شده، برگردان صورت اصلی Mihilārōpya یا Mahilārōpya است.

ب) «داستان مبادله کنجد بخته با نابخته» (Sār II, 339) «Sār II, 2; Edgerton» در ترجمه سریانی «روزگاری به شهری درآمد که مرا در آن آشنایی نبود و...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۳۲، س شانزدهم؛ عزّام، ص ۱۳۴، س دهم) «نزلت مرّة علی رجل بمدینه کذا و کذا...»؛ اما در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۷۱، س دوازدهم) «شبانگاهی بفلان شهر در خانه آشنائی فرود آمدم».

پ) «داستان گرگ آزند» (Sār II 3; Edgerton II, 340) در ترجمه سریانی «روزی شکارگری تیر و کمان برگرفت و آهنگ نخچیر کرد و...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۳۳، س سوم؛ عزّام، ص ۱۳۴، س شانزدهم) «خرج رجل من القنّاصین غادياً بقوسه و نشابه...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۱۷۲، س سوم) «آورده‌اند که صیادی روزی شکار رفت و...»؛ در پنجه تنترانه از گرگ، بلکه از شغالی آزند سخن در میان است؛ از تفاوت‌های دیگر ترجمه سریانی با ترجمه‌های دیگر آن است که در متن سریانی همانند پنجه تنتر از برهمن مراقبت از کنجد بخته را به

هم می‌نشینند، و از طرفِ دیگر، در ترجمهٔ برزویه v سنسکریت بایستی با نشانهٔ f، که در پهلوی با نشانهٔ p یکی است، برگردانیده شده باشد و ضبط «فاردین» (برای مثال نک. شیخو، ص ۵۴؛ عزام، ص ۱۷۵) در بعضی از دستنویس‌های عربی از همین جا برمی‌خیزد: ابن مقفع این نام را به «فاردین» برگردانیده و ناسخان بعدی آن را به «فار» و متعاقب آن، ابوالمعالی به «کار» تعبیر کرده است: نشانه‌ای که در خط فارسی میانه همزمان معرفِ p و f است، منشاء همهٔ این ضبط‌های مختلف است و، برخلاف عقیدهٔ شولتس (ص ۲۰۰)، تعدد و اختلاف این ضبط‌ها به ضبط‌های مختلف در اصل متن سنسکریت باز نمی‌گردد: منشاء آن ترجمهٔ برزویه و خطِ پهلوی است. از تفاوتِ درخورِ اشارهٔ این حکایت در پنجه تئترا و ترجمه‌ها آن است که در پنجه تئتراسخن از تمساحی به نام Kṛṣaka و در ترجمهٔ سریانی از «لاک پشت» و در عربی و فارسی از «الغیلم» و «باخه» در میان است. در سوم، در ترجمهٔ سریانی دارای یک روایتِ فرعی دیگر است: «داستانِ خربیی دل و گوش» (Sār IV, 2; Edgerton II, 398) که در ترجمهٔ سریانی چنین آغاز می‌شود: «روزگاری شیری در بیشه‌ای می‌زیست، به گرگرفتارگشته و از نخچیر بازمانده و...»؛ برابر با ترجمهٔ عربی (شیخو، ص ۱۷۲، س یازدهم؛ عزام، ص ۱۸۱، س پنجم) «زعموا أن أسدًا كان في أجمعة وكان معه ابن أوى...»؛ در ترجمهٔ ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۵۳، س ششم) «آورده‌اند که شیری را گر برآمد و...»؛ تفاوت ترجمهٔ برزویه و به تبع آن ترجمهٔ سریانی و دیگر ترجمه‌ها با متن پنجه تئترا در این است که در پنجه تئترا شیر به بیماری لاعلاجی گرفتار می‌شود حال آنکه برزویه شیر را به مرض «گر» مبتلا دانسته است؛ دیگر آنکه در ترجمهٔ سریانی سخن در میان نیست که شغال از فرطِ گرسنگی به تمهیدی متوسل می‌شود تا شیر را به شکار وادارد، حال آنکه در پنجه تئترا و در ترجمهٔ عربی و فارسی و لاتین به این نکته اشاره شده است و قطعاً در متن ترجمهٔ پهلوی برزویه بوده است.

۴. در چهارم، از س دوم، گ 65r تا س ششم گ 67v موسوم به «کارِ ناندیشمندان» یا «درِ مردِ دینیک و راسو»؛ مطابق با در پنجم پنجه تئترا (Sār A 304, V; Edgerton II, 401)، باب نهم ترجمه‌های فارسی، یونانی، اسپانیایی قدیم، ترجمهٔ قدیم و متأخر عبری، باب ششم ترجمهٔ متأخر سریانی و باب دهم در طبع سیلوستر دوساسی است. در طبع شیخو (ص ۱۷۵) این باب، موسوم به «الناسک و ابن عرس» باب

پنجم محسوب می‌شود. حکایت اصلی در متن سریانی، پس از مقدمه‌ای، چنین آغاز می‌شود: «روزگاری مغ مردی در سرزمین Srbzī می‌زیست که زنی جوان به همسری داشت و...»؛ در ترجمهٔ عربی (شیخو، ص ۱۷۵؛ عزام، ص ۱۸۵، س پنجم) «زعموا أنه كان بأرض جرکان ناسک و کانت له امرأة...»؛ ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۶۱، س چهاردهم) «آورده‌اند که زاهدی زنی پاکیزه اطراف را که...»؛ نام سرزمین Srbzī که احتمالاً برگردان فارسی میانه نام شهر Srāvastī است، در ترجمهٔ ابن مقفع یا توسطِ ناسخان جای خود را به نام شهر شناخته شدهٔ «جرکان» (در دستنویسِ اساسِ شیخو؛ در بسیاری از دستنویس‌های دیگر «جرجان» و نیز «دستبا») داد. در دستنویس‌های ترجمهٔ اسپانیایی کهن نام این شهر به صورتِ Jorgen و Gurguen آمده است.^{۶۶} در نسخ و روایاتِ گوناگون پنجه تئترا (Edgerton I, 396) از این شهر به نام Gaudādeṣe و Gadēṣe نام برده شده است. در پنجه تئترا داستان بدینگونه آغاز می‌شود: «در سرزمین Gauda برهمنی می‌زیست به نام Devaśarma از خاندانی نیکو...»؛ او را همسری بود به نام «Yajñadattā»؛ این باب دارای یک داستانِ فرعی (Sār V, 1; Edgerton II, 401) است: «داستانِ پدر Mhpi» که در ترجمهٔ سریانی این‌گونه آغاز می‌شود: «مغ مردی بود که روزینه‌اش از خانهٔ مردی بازرگان بود و...»؛ برابر با ترجمهٔ عربی (شیخو، ص ۱۷۶، س چهارم؛ عزام، ص ۱۸۶، س پنجم) «زعموا أن ناسکاً كان يجرى عليه من بيت رجل من التجار رزق...»؛ ترجمهٔ ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۶۳، س چهارم) «پارسا مردی بود و در جوار او بازرگانی بود که...»؛ در این داستان، در موضعی که مرد پارسا در عالم خیال صاحب فرزند می‌شود که بر او نامی نهد، در ترجمهٔ سریانی Mhpi آمده، حال آنکه در ترجمهٔ عربی می‌خوانیم «ثم تلد لي ابناً سوياً مباركاً مصلحاً فأسميه بما فيه و اودبه ادباً...»؛ در طبع عزام (ص ۱۸۶، س پانزدهم) «ثم تلد ابناً سوياً مباركاً فأسميه مامه وأودبه ادباً حسناً»؛ بنابر ترجمهٔ فارسی (مینوی، ص ۲۶۳، س نهم) «... لاشک‌پسری آید، نام نیکوش نهم و علم و ادب در آموزم»؛ متن عربی ظاهراً مغشوش است و در نگاه نخست به نظر می‌رسد که عبارتی از آن ساقط شده باشد: «فأسميه بما فيه» در اینجا افادهٔ معنایی نمی‌کند؛ «بما فيه» در بعضی از دستنویس‌های دیگر به صورتِ «ما فيه» و «ما فانه» ضبط شده و چنین بر می‌آید که ترجمهٔ سریانی متن اصلی فارسی میانه را حفظ کرده است: «زنی بخوادم از خاندانی نیک‌گوهر... و

⁶⁶ Hottinger, A. *Kalila und Dimna, ein Versuch zur Darstellung der arabisch-altspanischen Übersetzungskunst*, Luzern 1958, S. 21.

می‌آید، دام را تهی و پاره می‌بیند و باز می‌گردد؛ پس گربه رو به موش کرده و می‌پرسد آن دوستی دیروز که بر اثر نیاز پیش آمده بود، آیا برقرار خویش باقی است؟ پاسخ منفی موش، که در مه‌بهاراتاً نسبتاً طولانی است، پاسخی است مبتنی بر دلایلی در اثبات این که دشمن موروثی را می‌توان به‌گاه خطر دوست پنداشت و دوست رانیز، چون زیان رساند، باید دشمن انگاشت. ۶. در ششم، از س سوم گ ۷۷۱ تا س دوم گ ۷۹۶ «در بومان و زاغان» برگرفته از در سوم پنجه تنترا (Edgerton II, 358; Sār A 198) مطابق باب هفتم ترجمه‌های فارسی، یونانی، عبری قدیم و متأخر، و باب هشتم در طبع سیلوستر دوساسی است. در طبع شیخو (ص ۴۳۱) و در طبع عزّام (ص ۱۴۷) این باب تحت عنوان «الْبوم والغُرْبان» باب سوم کتاب محسوب می‌شود. حکایت اصلی در ترجمه سیرانی پس از مقدمه‌ای چنین آغاز می‌شود: «روزگاری در سرزمینی بر کوهی درختی رسته بود N(i)rutpd به نام، پر شاخ و برگ...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۴۳، س هفتم) «...كان بارض في جبل من الجبال شجرة عظيمة كاعظم ما تكون من اللّوح...»؛ اما در متن عربی عزّام (ص ۱۴۸) چنین است: «زعموا أنّ أرضاً تُسمّى كذا وكذا كان حولها جبل عظيم محيطٌ بها و كان فيه شجرة عظيمة كثيرة الغصون شديدة الالتفاف يقال لها بيمرود»؛ ابوالمعالي (مینوی، ص ۱۹۱، س یازدهم) «آورده اند که در کوهی بلند درختی بود بزرگ، شاخهای آهخته از و جسته...»؛ آغاز این باب در پنجه تنترا عبارتی منظوم بدین مضمون آغاز می‌شود که بر آن کس که چیره شدی و نیز به دشمنی که امروز به دوست تو بدل شده اعتماد موز؛ ترجمه سیرانی این عبارت دقیقاً با متن اصلی مطابقت دارد؛ اما ترجمه عربی، در طبع شیخو بسیار مختصر و در طبع عزّام همانند ترجمه ابوالمعالي طولانی تر است. درخت که در ترجمه سیرانی و در متن عربی عزّام «بیمرود» نام دارد، در نسخ و روایات پنجه تنترا به صورت‌های nyagrodhapādapa و nyagrodhavṛakṣa «درخت انجیر» آمده است؛ دیگر نکته‌ای که در خور اشاره است در متن پنجه تنترا عبارتی منظوم آمده، بدین مضمون که هر که خواهد که با پای فیل ستیزد، هلاک گردد؛ این عبارت را ترجمه سیرانی به عینه آورده و قطعاً در ترجمه برزویه نیز بوده است؛ در نسخی از متن عربی، از جمله در متن اساس شیخو این عبارت سهواً به «من یری کل القتل یری الخیر» و در متن عربی عزّام (ص ۱۵۰) بدرستی به «فإن من يؤاكل الفيل يواكل الحيف» تصحیح شده

مرا از و پسری آید، نام Mhpi بر او بنهم؛ این نام، که در رونویس‌های ترجمه سیرانی نادرست کتابت شده، احتمالاً برگردانی است از صورت فارسی میانه māh «ماه‌پناه، آن کس که (ایزد) ماه پاینده اوست» و ضبط‌های «مافیه» «مافناه» در بعضی از دستنویس‌های عربی این حدس را تأیید می‌کند. نام «ماه‌پناه» و «ماه‌فنا» نامی رایج در ایران بوده است (برای مثال نک. نامنامه ایرانی یوستی، ص ۷۸، ذیل Māhpanāh، پدر ماهویه که در تاریخ طبری به صورت «ماه‌فنا» از او یاد شده است). دلیل قرائت نادرست مترجم سیرانی یا ضبط نادرست ناسخان بعدی، صورت نوشتاری فارسی میانه این نام است: جزء پایانی āh- در خط پهلوی مشابه āh- است و از این تشابه قرائت سیرانی ناشی شده است. شولتس^{۶۷} این واژه را صورت غلط‌نوشتی از «ماه‌پاره» می‌داند، اما چنین نامی را در ایران بر پسر نمی‌نهند. برزویه این نام را از متن اصلی که به صورت Somaśarman «کسی که ماه نگهبان اوست» (somaśarme 'ti nāma kariṣyāmi) (Edgerton I, 400) به فارسی میانه ترجمه کرده است. ۵. در پنجم، از س ششم گ ۷۶۷ تا س سوم گ ۷۷۱ «در موش و گربه»؛ این باب برگرفته از کتاب دوازدهم، بخش ۱۳۸ مه‌بهاراتاست و مطابق باب دهم در ترجمه‌های فارسی، عبری قدیم و متأخر و مطابق باب هفتم سیرانی متأخر، باب یازدهم یونانی و باب یازدهم در طبع سیلوستر دوساسی است. در ترجمه عربی طبع شیخو این باب، تحت عنوان «السُّور والجرذ» باب هفتم محسوب می‌شود. خلاصه این داستان در مه‌بهاراتاً چنین است که چهار حیوان بر درختی به نام Nyagrodha می‌زیستند: بر شاخسار آن گربه و بوفی، در سوراخی در تنه آن موشی و در نزدیکی آن راسویی. روزی صیادی در آن نزدیکی دام نهاد و اندکی گوشت به عنوان طعمه در آن گذاشت. گربه به دیدن گوشت در طمع افتاد و از درخت فرود آمد و در دام افتاد؛ موش این بدید و چون کوچک بود و می‌دانست که در دام گرفتار نخواهد شد، به طمع گوشت از سوراخ بیرون شد و به نزدیک آن رفت؛ اما ناگاه پی برد که بوم از فراز شاخسار درخت در کمین اوست و در زمین نیز راسو به سوی او می‌آید؛ چون راه گریزی نمی‌یابد، اگر بر جای بماند در چنگال بوف گرفتار شود و اگر بگریزد طعمه راسو گردد؛ ناگزیر به گربه روی می‌آورد و به او پیشنهاد می‌کند تا بندهای دام وی را ببرد و گربه نیز بدو امان دهد تا در دامانش پنهان شود؛ گربه می‌پذیرد و بوم و راسو چون چنین می‌بینند، نومید بازمی‌گردند؛ چون روز بعد صیاد

67 Schultess, a.a.O. 202.

و بی شک «القتل» محرف «الفیل» است و ابن الهبّاریه نیز این عبارت را چنین به نظم درآورده است:

فان من واکل فیلا هائلا

فلبلاء والشقاء واکلا

در ترجمه ابوالمعالی (ص ۱۹۶، س هشتم) «هرکه با پیل درآویزد زیر آید»؛ این باب دربرگیرنده این داستان‌های فرعی است:

الف) «گزینش پادشاه مرغان» (Edgerton II, 364)؛ این حکایت در طبع عربی شیخو (ص ۱۴۷) تحت عنوان «اصل العداوة بین الغربان و البوم» در متن عزّام (ص ۱۵۲) فاقد عنوان است؛ ترجمه سریانی چنین آغاز می‌شود: «روزگاری بود که مرغان را پادشاهی نبود و...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۱۴۷، س شانزدهم) «زعموان جماعة من الطیر لم یکن لها ملک...»؛ و بنا به ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۰۱، س یازدهم) «جماعتی مرغان فراهم آمدند و اتفافی کردند بر آنکه...»؛ در این بخش از ترجمه سریانی، از جمله واژگانی که مستقیماً از فارسی میانه نقل شده، نام «سیمرغ» است؛ در ترجمه سریانی می‌خوانیم «خود اگر سیمرغ در گیتی نبود و طاووس و غاز و...» در ترجمه عربی ابن مقفّع (شیخو، ص ۱۴۷، س نوزدهم؛ عزّام، ص ۱۵۳، س دوم) می‌خوانیم: «لو ان الطیر بادت و فقد الطاووس و الکرکی و البط و الحمام...»؛ اما در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۰۱، س پانزدهم) آمده است: «اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شده‌اند و طاووس و باز و عقاب و دیگر مقدمان مفقود گشته،...»؛ بنفای و شولتس کوشیده‌اند تا نشان دهند که در اینجا واژه «سیمرغ» را ابن مقفّع معادل «طاووس» به کار برده است؛ برخلاف این گمان، بی تردید ابن مقفّع «طاووس» را معادل واژه فارسی میانه Sēnmurw به کار برده بلکه او یا ناسخان واژه مهجور فارسی میانه fraš(a)murw («طاووس») را از متن ترجمه برزویه حذف کرده و در نتیجه عبارت به صورت کنونی آن درآمده است.

ب) «داستان خرگوش و پیل»؛ (Edgerton II, 365)؛ (Sār III 3) در ترجمه سریانی «در سرزمینی سال‌ها باران نبارید و...»؛ این حکایت در طبع عربی شیخو (ص ۱۴۸، س پنجم) تحت عنوان «الارنب فیروز و ملک الفیلة» و در متن عزّام (ص ۱۵۳، س یازدهم) فاقد عنوان است؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۰۲، س هشتم) «در ولایتی از ولایات بیلان امساک بارانها اتفاق افتاد...»؛ در متن پنجه تتراسخن از آن در میان است که روزگاری در سرزمینی دوازده سال باران نبارید

و حیوانات و بیش از همه، بیلان را سخت دشوار آمد؛ در متن سریانی، اگرچه سخن از «دوازده سال» نیست، اما در مقایسه با ترجمه عربی و فارسی به ترجمه برزویه وفادارتر است؛ در ترجمه سریانی برخلاف عربی و فارسی سخنی از «سرزمین بیلان» نیست؛ در نسخ و روایات پنجه تتراسخن نام پادشاه بیلان Caturdašana و Caturdanta نیامده و در هیچ‌یک از ترجمه‌های کلیده از او نام نبرده شده است؛ نام فرستاده خرگوشان در پنجه تتراسخن Vijayadatta به معنی «فرستاده، رسول» است که در ترجمه سریانی از او با نام phiruz «پیروز» و در ترجمه‌های عربی و فارسی «فیروز» یاد شده است؛ در همین حکایت سخن از چشمه‌ای است که در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۴۸، س نهم؛ عزّام، ص ۱۵۳، س چهاردهم) از آن به نام «القمریة» (عیناً تدعی بالغمیریة (القمریة) کثیر الماء) و در ترجمه (مینوی، ص ۲۰۲، س دهم) «قمر» (چشمه‌ای یافتند که آن را قمر خواندندی) یاد شده است. در ترجمه سریانی این چشمه māhchānī نام دارد و قطعاً برگردان واژه فارسی میانه māh-xānīg است (قس. فارسی «خان»).

ج) «داستان کبک‌انجیر، خرگوش و گربه»؛ (Edgerton II, 369)؛ (Sār III 4) در ترجمه سریانی «در درختی که بر آن مرا آشیانه بود سوراخی بود که «کبک‌انجیری» (?) در آن می‌زیست» برابر با متن عربی (شیخو، ص ۱۴۹، س بیست و یکم؛ عزّام، ص ۱۵۵، س سیزدهم) «...کان لی اخ من الصفارد فی سفح جبل و جحره قریب من الشجرة...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۰۶، س یکم) «کبک‌انجیری با من همسایگی داشت و...»؛ نام مرغ در ترجمه‌های مختلفی که از پهلوی سرچشمه گرفته‌اند، متفاوت است: در ترجمه سریانی kvzil و در ترجمه عربی «صفرد»، و در ترجمه فارسی «کبک‌انجیر» و در ترجمه متأخر سریانی «پرستو»، در متن لاتین فقط به صورت avis «پرنده» و در ترجمه یونانی سیمئون ست σκίουρος «سنجاب!» آمده است. در نسخ و روایات پنجه تتراسخن نام این پرنده kapiñjala یا kapiñjala nāma pakṣī آمده و ظاهراً برزویه آن را در ترجمه پهلوی به واژه‌ایی گردانیده بود که می‌توان آن را به kpkcnl حرفنویسی کرد، زیرا در پهلوی نشانه واحدی برای p و f به کار می‌رود و بیشتر اشاره شد که در ترجمه سریانی این نشانه به v نیز گردانیده شده است؛ اینکه برزویه این واژه را به kabk-anjīr «کبک‌انجیر» گردانیده باشد، اندک نیست؛ نام این پرنده در متن پهلوی خسرو و ریدک (بند ۲۵) به کار رفته است.

د) «داستان برهمن و دزد» (Sār III 5; Edgerton II, 372) ترجمه سریانی چنین آغاز می‌شود: «مردی دینیک بزی نر از برای یزش بخريد و ...»؛ این حکایت در طبع شیخو (ص ۱۵۲، س بیستم) تحت عنوان «الناسک و العریض»، آمده است: «قال: زعموا انّ ناسکاً اشتری عریضاً ...»؛ در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۱۱، س دهم) «زاهدی از جهت قربان گوسپندی خرید...»؛ از نکات در خور اشاره در ترجمه سریانی این حکایت، همانگونه که بنفای، (مقدمه ص ۶۳) بدان اشاره کرده است، کاربرد واژه فارسی میانۀ dēnīg «دینی، مرد دینی» معادل «برهمن» است که در متن عربی و فارسی به ترتیب به «الناسک» و «زاهد» ترجمه شده‌اند.

ه) حکایت «پیرمرد و همسر جوان او و دزد»؛ (Edgerton II, 325; Sār β III 4; Edgerton) ترجمه سریانی این‌گونه آغاز می‌شود: «روزگاری پیرمردی بود پُرخواسته، هشتاد به سال ...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۵۵، س پنجم؛ عزام، ص ۱۶۲، س دوم) این داستان تحت عنوان «التاجر و امرأته و اللص» چنین آغاز می‌شود: «زعموا انّ تاجراً مُكثراً کبیراً لیس مفرکاً (کذا) و کانت امرأة شابة و ...»؛ برابر با ترجمه فارسی (مینوی، ص ۲۱۴، س اول) «بازارگانی بود بسیار مال اما بغایت دشمن روی و گران جان، و زنی داشت ...»؛ حکایت «پیرمرد و همسر جوان او و دزد» در همه روایت‌های پنجه تترابه جز در دستنویسی از پنجه تترای جنوبی ساقط شده است. (و) «داستان مرد دینیک و دزد و دیو» (Edgerton II, 377; Sār III, 4; Edgerton) در ترجمه سریانی «مردی دینیک را کسی گاوی به خیرانه ببخشید و ...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۵۵، س نوزدهم؛ عزام، ص ۱۶۲، س پانزدهم) تحت عنوان «الناسک و اللص و الشیطان»، و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۱۵، س سوم)، فاقد عنوان است؛ آغاز ترجمه عربی و فارسی چنین است: «زعموا انّ ناسکاً اصاب من رجل بقرة حلوباً فانطلق بها ...»؛ «زاهدی از مریدی گاوی دوشا ستد و سوی خانه می‌برد...»؛ در پنجه تترای آمده است که برهمنی چند رأس گاو از کسی هدیه گرفت و در بعضی دیگر از نسخ پنجه تترای سخن از آن در میان است که برهمن آن گاوان را پیورانید؛ برخلاف پنجه تترای در ترجمه سریانی و نیز در ترجمه‌های دیگر سخن از «یک گاو» در میان است. نام دیو، که در متن اصلی هندی یک Rākaṣas است، در روایات مختلف به صورت Satyavacana و Naktaṃcara آمده است. (ز) «داستان درودگر دورغگو و زن زیرک او» (Edgerton II, 378)

ح) «داستان موش دوشیزه‌پیکر» (Edgerton II, 380; Sār III 9; Edgerton) در ترجمه عربی (شیخو، ص ۲۱۵، س هفتم؛ عزام، ص ۱۶۷، س دوم) تحت عنوان «الناسک و الفأرة المحوالة جاریة» و در ترجمه فارسی (مینوی، ص ۲۲۴، س نهم) فاقد عنوان است؛ ترجمه سریانی چنین آغاز می‌شود «روزگاری مردی دینیک و پرهیزگار می‌زیست که نیایش و نفرین او همواره به کامیابی می‌پیوست؛ روزی بر کنار جویباری نشسته بود و ...»؛ در ترجمه عربی و فارسی «زعموا انّ ناسکاً عابداً کان مستجاب الدعوة ...»؛ «زاهدی مستجاب‌الدعوه بر جویباری نشسته بود ...»؛ در همه ترجمه‌های منشعب از پهلوی، زاهد بر کنار جویبار نشسته است، اما در متن اصلی سخن از «رود گنگ» در میان است؛ در متن سریانی و نیز در پنجه تترای برهمن دختر را به همسرش اما در ترجمه‌های عربی و فارسی او را به یکی از مریدانش می‌سپارد؛ دیگر آنکه هم در پنجه تترای و هم در ترجمه سریانی چون دختر دوازده ساله می‌شود، برهمن از او درباره گزینش همسر می‌پرسد؛ در دیگر ترجمه‌ها تنها سخن از بلوغ و یال برکشیدن او در میان است؛ از ویژگی‌ها و تفاوت‌های بارز ترجمه سریانی با دیگر ترجمه‌ها در این داستان، حفظ اسامی خاص منبع اصلی است: برای مثال، نام «ارجونا» به صورت rzn و نام «بیمه» به صورت Bim حفظ شده‌اند؛ در ترجمه سریانی همین حکایت می‌خوانیم از خادمی که از نزد دشمنان آید پرهیز باید کرد، مثال خانه‌ای که در آن ماری سکنی گزیده باشد، و «... به سان درخت Šrmr از کبوتری که بر درخت Nīrut آشیان کرده باشد...»؛ این بخش در ترجمه عربی به اختصار به «ولا صبر للأخيار علی صحبة الأشرار» و در ترجمه فارسی به «... که اخیار با صحبت اشرار مقاومت کم توانند

کرد و کریم از دیدار لثیم گریزان باشد؛ در ترجمه قدیم سریانی از این درخت با نام «بیرت»، در ترجمه متأخر سریانی به نام «بیزز»، یاد شده است. این بخش در همه دستنویس‌های عربی، به جز در دستنویس واتیکان، ساقط شده است. در این دستنویس، بنا به متن ملخص گوئیدی^{۶۸} آمده است: «و قد قالت العلماء ان العبد الذی یسیر الی العدو فیکرم و یحسن الیه ینبغی أن یحترس منه عند مصیره الیه کما یحترس من البیت الذی یسکنه المخیف او کالحمامة التی تُحششُ فی شجرة یقال لها سلوف من الشجرة التی یقال لها شرموحوما من أن یقع علیه القطر سلف (؟) و بلغ من قلة عقولهم...». واژه‌ای که گوئیدی آن را با تردید «سلوف» خوانده است، به عقیده بنفای، به نقل شفاهی از هوفمان، همان *nīlōt* مطابق *nyagrodha* و درخت شرموحوما همان *sālmala* (در پنجه تنترا، طبع ادگرتون، جلد اول، ص ۳۵۳: *mūlotkhātakaro... iva sālmaleh*) است.

د) «داستان وزغی که ماری را به بارگی داشت» (386 *Sār III, 10; Edgerton II*) در ترجمه سریانی «روزگاری ماری سیاه فرتوت گشته و...»؛ برابر با ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۶۲، س سیزدهم؛ عزام، ص ۱۷۰، س شانزدهم) «زعموا ان اسوداً کبر و هرم...» و در ترجمه ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۳۰، س چهارم) «آورده‌اند که پیری در مار اثر کرد و...»؛ این حکایت در پنجه تنترا چنین آغاز می‌شود که روزگاری ماری سیاه و فرتوت به نام *mandaviṣa* در نزدیکی برکه‌ای می‌زیست؛ به جز در ترجمه فارسی ابوالمعالی، ترجمه‌های دیگر نیز این مار را ماری سیاه توصیف کرده‌اند. ۷. در هفتم، از س دوم گ 96v تا س هشتم گ 101v، «در مرغ پنزّه و پادشاه برمیرین»؛ برگرفته از کتاب دوازدهم، بخش ۱۳۹ مهابهاراتا، که در ترجمه عربی تحت عنوان «الملک و الطیر فنزه» باب هشتم و در ترجمه فارسی ابوالمعالی، ترجمه کهن اسپانیایی و عبری قدیم و متأخر باب یازدهم، در ترجمه متأخر سریانی باب هشتم و در طبع دوساسی باب دوازدهم محسوب می‌شود؛ در ترجمه متأخر سریانی این باب، باب هشتم است. آغاز این داستان در ترجمه سریانی، پس از مقدمه‌ای، چنین است: «... و بیدواگ بگفت: روزگاری

در شهر قمر بر / کمر بر؟ (*kmrbr*) پادشاهی می‌زیست برمیرین (*Brmīrīn*) به نام، او را مرغی بود که پنزّه (*pnzūh*) نام داشت و...»؛ نام شهر ناشناخته *kmrbr* در بعضی از دستنویس‌های عربی، چنانکه شیخو و دوساسی آورده‌اند، به صورت «کمشیر» (صورت غلط‌نوشتی از «کشمیر») ضبط شده است. نام مرغ «فنزه» که در ترجمه سریانی به صورت *pnzūh* و در ترجمه‌های عربی و فارسی «فنزه» آمده، همانگونه که نولدکه اشاره کرده^{۶۹}، برگرفته از *pūjanī* سنسکریت است که در ترجمه اسپانیایی کهن به صورت *Pinsa* آمده است^{۷۰}؛ نام پادشاه نیز در ترجمه سریانی *Brmīrīn* و در ترجمه عربی «برهمون» (طبع شیخو، ص ۲۱۱، س پنجم؛ عزام، ص ۲۳۷، س پنجم) است: «زعموا ان ملکاً من الملوک یقال له برهمون کان له طائر یقال له فنزه»؛ متن عربی عزام از شیخو متفاوت است: «زعموا انه کان ملک من الملوک یقال له برهمود کان له طائر یقال له قبرة»؛ ابن الهبّاریه نیز نام مرغ را «قبره» آورده: طیر بریبه یسمى قِبْرَه کدمیه فسی حائظ مصوره و از پادشاه نیز با نام «برهمود» یاد کرده است:

قال نعم کان لبرهمود أملك المعظم المحسود ابوالمعالی (مینوی، ص ۲۸۳، س نهم) آورده است: «آورده‌اند ملکی بود او را ابن مدین خواندندی، مرغی داشت فنزه نام...»؛ نام این پادشاه، که ترجمه و دستنویس‌های مختلف به صورت «برهمود»، «برهمون»، «برهود» و «بریدون» ضبط شده، همانگونه که گوئیدی^{۷۱} و شولتس^{۷۲} و دیگران آورده‌اند، صورت غلط‌نوشتی از *Brahmadatta* سنسکریت است؛ ترجمه اسپانیایی کهن از این پادشاه به صورت *Beramer* نام برده است.^{۷۳}

۸. در هشتم، از س هشتم گ 101v تا س هفتم گ 112r «در «توریگ» (*Turīg*) که در پارسی شغالش نامند»؛ این باب برگرفته از کتاب دوازدهم، بخش ۱۱۱ مهابهاراتاست که در ترجمه عربی، (شیخو، ص ۱۷۲؛ عزام، ص ۲۴۵) باب، «الباب التاسع، الأسد والشعهر الصوام»، و در ترجمه فارسی ابوالمعالی باب دوازدهم، در ترجمه عبری قدیم و متأخر باب پانزدهم، در ترجمه یونانی باب سیزدهم و در طبع دوساسی باب سیزدهم محسوب می‌شود؛ برخی

⁶⁸ Guidi, Ignazio *Studii sul testo arabo del Libro di Calila e Dimna*, Roma 1873.

⁶⁹ Nöldeke, *a.a.O.* 755, Anm. 1.

^{۷۰} در این باره، و نیز درباره دیگر اسامی خاص در ترجمه اسپانیایی کلیلّه و دمنه، نک:

Hottinger, A. *Kalila und Dimna, ein Versuch zur Darstellung der arabisch-altspanischen Übersetzungskunst*, Luzern 1958.

⁷¹ Guidi, Ignazio *Studii sul testo arabo del Libro di Calila e Dimna*, Roma 1873, S. 65.

⁷² *a.a.O.* S. 214, Anm. 416.

⁷³ Hottinger, A. *Kalila und Dimna, ein Versuch zur Darstellung der arabisch-altspanischen Übersetzungskunst*, Luzern 1958, S. 19.

مقصود از سرزمین «ترکان» چه بوده است، بدرستی مشخص نیست و از همین جاست که ترجمه مبهم شولتس برمی خیزد؛ بیکل (ص ۸۵) این عبارت را به *In dem Lande der Türken* «در سرزمین ترکان» و شولتس آن را به *In der Türkei* «در ترکیه» برگردانیده که ترجمه اخیر بی شک نادرست است.

۹. در نهم، از س هفتم گ r112 تا س هفتم گ r139 «در بیلاذ»، برگرفته از روایتی است بودایی که ترجمه تبتی آن در دست است. این متن را، چنانکه پیش از این اشاره شد، در ۱۸۷۵م آنتون شیفرنر به آلمانی ترجمه کرده و ب. و. روزن^{۷۶} پیوستگی کوتاه بر آن نوشته است. پیشتر بنفای در تحقیق و ترجمه پنجه تنترا (جلد ۱، ص ۵۸۵) به درستی اشاره کرده بود که منشأ این باب باید متنی بودایی بوده باشد. این باب مطابق «الباب السادس: ایلاذ و شادرم و ایراخت» (در طبع شیخو، ص ۱۷۸؛ در طبع عزام، ص ۱۸۹) و باب پانزدهم، باب المَلِكِ و البراهمة، در ترجمه فارسی ابوالمعالی (ص ۳۴۷) و باب چهاردهم در ترجمه متأخر سریانی و باب دهم در ترجمه یونانی و باب دوازدهم در ترجمه قدیم و متأخر عبری و باب چهاردهم در طبع دوساسی است؛ متن تبتی، بنا به ترجمه شیفرنر، چنین آغاز می شود: «بر کوه کیشکیندا (Kishkindha) روزگاری ریشی آیتا (Rishi Acita) می زیست که پیوسته با نوه خویش، نلد (Nalad) در باره زایش و مرگ سخن می گفت؛ پس نلد بدین نتیجه رسید که عزلت گزیند و...»؛ داستان در ترجمه سریانی، پس از مقدمه ای در باره بخت و خرد و پادشاهی، چنین آغاز می شود: «... بیدوگ گفت: بلاد مردی با خردی ایزدی و دادگر و روشن بین بود. شبی پادشاه در سرپرده خویش هشت بار از خواب برخاست و دوباره بخفت و هشت رویا دید؛ پس از واپسین خواب، چو بیدار گشت، برهمنان را بخواند و خواب خویش بگفت و بخواست تا بگزارندش و...»؛ این داستان در متن عبری (طبع شیخو، ص ۱۷۹؛ طبع عزام، ص ۱۹۰، س هفتم) چنین آغاز می شود: «قال الفيلسوف: زعموا ان إيلاذاً (ایلاذ) كان ناسكاً مُجتهداً حسن الخلق ليتاً حليماً حكيماً كاملاً. فبينما شادرم الملك ذات ليلة نائم...»؛ ابوالمعالی (مینوی، ص ۳۵۱، س اول) این حکایت را چنین برگردانیده است «آورده اند که در بلاد هند هبلار نام ملکی بود. شبی بهفت کَرَت هفت خواب هایل دید که بهر یک از خواب درآمد. چون از خواب...»؛ در متن تلخیص شده گوئی^{۷۷} این حکایت از ص ۳۹ تا پایان را

از تفاوت های بارز ترجمه سریانی این باب از ترجمه عربی و فارسی و دیگر ترجمه ها، حفظ ساختار و مفاهیمی است که برزویه از سنسکریت به فارسی میانه گردانیده بود؛ برای مثال واژه «توریگ»، در عنوان این باب، که ترجمه *Sṛigāla* سنسکریت است، در فارسی میانه به صورت *tōrag* به کار رفته است؛ برای مثال، در فصل ۲۳ بندهشن می خوانیم^{۷۴}: *yōz ud haftār ud tōrag kē ušgāl-iz xwānēnd*

«یوز و کفتار و تورگ که شغال نیز خوانده می شود».

علاوه بر این، در ترجمه سریانی به روشنی سخن از مقوله تناسخ در میان است و بی شک برزویه در ترجمه خویش متن را وفادارانه به فارسی میانه گردانیده بود؛ در ترجمه سریانی می خوانیم: «... در سرزمین ترکان (توران؟)، در ناحیه ای به نام رپکن (*Rpuḵn*) روزگاری پادشاهی می زیست پُرگناه و پُر بزه، و از این رو، چون مرگ او در رسید، به پیکر تورگی (شغال) درآمد...؛ اما چون (در زندگی پیشینش) اندکی نیکی نیز ورزیده بود، در پیکر تورگ فرا یاد آورد که: «روزگاری من پادشاه بوده ام و ورزیدن گناه و بزه را، اینک تورگ شده ام؛ پس از کرده خویش پشیمان شد؛ او در انجمن شغالان و گرگان و روبهان و خویشان خویش می رفتی بی آنکه زبانی به دیگر جانوران رسانیدی، یا جانوری را بکشتی و گوشت بخوردی...»؛ همین بخش در متن عربی ابن مقفع (شیخو، ص ۲۱۸، س سیزدهم؛ عزام، ص ۲۴۶، س شانزدهم) که از شغال به «ابن آوی» یاد شده، و در ترجمه فارسی ابوالمعالی (ص ۳۰۸، س چهاردهم) این گونه جرح و تعدیل شده و شغال به سیمای زاهدی گوشه نشین و روی از دنیا برتافته توصیف شده است: «زعموا انه كان بارض كذا وكذا ابن آوى وكان متألهاً متعقفاً فى بنات آوى و ثعالب و ذئاب و لم يكن يصنع ما يصنعن و...»؛ و ابوالمعالی آورده است: «آورده اند که در زمین هند شگالی بود روی از دنیا بگردانیده و در میان امثال خویش می بود، اما از خوردن گوشت و ریختن خون و ایدای جانوران تحرز نمودی». در باره سرزمین و ناحیتی که در ترجمه سریانی به «سرزمین ترکان» و «رپکن» برگردانیده شده، نولدکه^{۷۵} آورده است که برزویه در ترجمه خود به جای امکانه ناشناخته نام سرزمین ها و شهرهای شناخته شده و مشهور، مانند بلخ و ارزن (ارمنستان) و امثال آن را به کار برده، و دور از یقین نیست که این دو نام هر دو جانشین سرزمینی شده اند که از آن در متن مهابهاراتا به عنوان *Pūkrīkā* یاد شده است. اما اینکه در قرن ششم م،

⁷⁴ Pakzad, F., *Bundahišn. Zoroastriische Kosmogonie und Kosmologie*, Band I, (Tehran: The Center for the Great Islamic Encyclopaedia, 2005), p. 263.

⁷⁵ a.a.O. 758.

⁷⁶ Baron Victor von Rosen.

⁷⁷ a.a.O. XL-LX.

در برمی‌گیرد. از ویژگی‌های بارز این باب آن است که اسامی خاص جملگی در ترجمه‌های مختلف با ضبط‌های مختلف آمده‌اند که دلیل اصلی آن امکان قرائت چندگانه یک واژه فارسی میانه است که بنفای به تفصیل کوشیده است تا برخی از آنان را توضیح دهد؛ نام پادشاه‌هند در ترجمه عربی (طبع شیخو) «شادرم» و در بعضی از دستنویس‌های دیگر، چنانکه گوئیدی اشاره کرده است^{۷۸}، به صورت‌های «سادقرم»، «سادرم»، «سادفرم» و جز آن و در ترجمه سریانی Štpr̄m آمده است. ابوالمعالی نام پادشاه را به «هبلار» و نام وزیر را «بلار» گردانیده است. در منبع اصلی این باب، که ترجمه تبتی آن در دست است، نام پادشاه، بنا به آوانویسی شیفینر Tchaṇḍa-Pradjota «چند-پرژپوت» بوده است، و این احتمال که برزویه این نام را به «شاد-رام» یا صورتی مشابه آن برگردانیده باشد، اندک است زیرا نه فقط وجود p در صورت سریانی آن این احتمال را رد می‌کند، بلکه در ترجمه تبتی (شیفینر، ص ۲) آمده است که علت بیخوابی پادشاه بیماری بود که بر اثر عدم توازن طبایع اربعه بر او عارض شده بود و بر اثر این بیماری بسیاری از کسان را به قتل آورده چندان که بر او لقب «غضبناک» نهاده بودند و این با وجه تسمیه «شادرام» مناسبتی ندارد و ترجمه سریانی و ترجمه‌های عربی صورت مغلوپی از ترجمه برزویه است. نام وزیر، در ترجمه عربی طبع شیخو، «ایلاذ» و در دستنویس واتیکان به صورت‌های «بلاد» (برای مثال ص ۴۰ در متن گوئیدی)، «ابلاذ» (برای مثال، پیشین ص ۴۲) و در ترجمه فارسی «بلار» (برای مثال ص ۳۵۲) آمده است. در ترجمه سریانی این وزیر bl'r بنا بر آوانویسی بنفای و بیکل Bilar نامیده می‌شود؛ بر اساس ترجمه تبتی (برای مثال، شیفینر، ص ۱۸) این باب می‌دانیم که این وزیر Bharata نام داشت. نام همسر پادشاه در ترجمه عربی «ایراخت» (در طبع شیخو، ص ۱۷۸ و جای‌های متعدد) و در نسخه واتیکان نیز به همین صورت (گوئیدی، ص ۴۲ و جای‌های دیگر) است که ابوالمعالی (ص ۳۵۲ و جز آن) از او به «ایران‌دخت» نام می‌برد. ترجمه سریانی صورت 'Ir'd را آورده است؛ اینکه، برخلاف عقیده بنفای (مقدمه، ص ۵۴)، این نام، نه برگردانی از نامی سنسکریت، به درستی نامی است ایرانی، نکته‌ای است که شولتس (ص ۲۲۳ یادداشت ش ۴۸۳) بدان اشاره کرده و به نامنامه ایرانی یوستی (ص ۱۴۱) ارجاع داده است. نام دبیر

در ترجمه عربی به صورت «کال‌الکاتب» (شیخو، ص ۱۷۹؛ عزّام، ص ۱۹۱) و «کاک‌الکاتب» (گوئیدی، ص ۴۲) و در ترجمه فارسی «کاک‌دبیر» آمده است. در ترجمه سریانی این کاتب Kāk نامیده می‌شود که بیکل (ص ۹۴) آن را Kam خوانده است. در ترجمه تبتی (شیفینر، ص ۱) از Kāka به عنوان «پیغام‌رسان» نام برده شده است؛ باری، باب نهم، خود دارای دو حکایت فرعی دیگر است:

الف) «داستان دو کبوتر» بنا به ترجمه سریانی «روزگاری دو کبوتر، یکی نرینه و دودبیر مادینه، آشیانه به دانه بیگندی و...»؛ در ترجمه عربی (شیخو، ص ۱۸۸، س هفتم؛ عزّام، ص ۲۰۱، س سیزدهم) «زعموا انّ حمامتین ذکرأ و انثی ملیا (ملاً) عشّها من البرّ...»؛ در ترجمه فارسی (مینوی، ص ۳۷۷ س نهم) «آورده‌اند که جفتی کبوتر دانه فراهم آوردند تا...»؛

ب) «داستان میمون و عدس» بنا به ترجمه سریانی «مردی با بارِ عدس به بیشه‌ای درآمد و بار بنهاد و زیر درختی بخت ...»؛ برابر با متن عربی (شیخو، ص ۱۸۸، س بیست و یکم؛ عزّام، ص ۲۰۲، س دهم) «و قد سمعتُ ان رجلاً کان علی ظهر کارة من عدس فدخل بین الشجر...»؛ این حکایت کوتاه را ابوالمعالی نیاورده است.

۱۰. در دهم، از س دوازدهم گ 139 تا انتهای گ 151 v. «داستان مهرآیار» یا «داستان شاه موشان و وزیرانش»؛ این باب در اکثر دستنویس‌های عربی و فارسی افتاده و نولذکه بر اساس دستنویس‌های پاریس، واتیکان و برلین متنی انتقادی از آن فراهم و با مقدمه، ترجمه و تعلیق منتشر کرده است که این متن به فارسی نیز ترجمه شده است.^{۷۹} در متن انتقادی شیخو این باب در انتهای کتاب و در طبع عزّام (ص ۲۷۱) پس از باب ایلاذ و ایراخت گنجانیده شده است.

در زیر باب کوتاه «موش و گربه» بر اساس متن قدیم سریانی، و با کمک دو ترجمه آلمانی بیکل و شولتس به فارسی گردانیده شده است؛ برای مقایسه متن سریانی با ترجمه عربی، متن ویراسته شیخو در مقابل آن آورده شده و تفاوت‌های اساسی و مهم متن شیخو با متن ویراسته عبدالوهاب عزّام در پانویشت ذکر شده است. متن فارسی این باب در کلیله و دمنه (ویراسته مینوی، ص ۲۶۶) آمده است.

220

الحمد لله الذي جعلنا من اولاد
 بني نوح طغرى و قد علمنا اننا اولاد
 اوجهايمان راروشن شد ايزد تعالی خداوند عالم را در روز و دنيا بهشت
 ميمت وقضارای امنيت برسائله و تمامی بلاد شرق و غرب اسیایه
 رایت منصور وظل جتر مبارک شاهنشاهی منور کرد و شاد
 امید را که در آفاق جهان منتظر احسان و عاطفت بادشاهانه
 بمانده اند از جام عدل و ارفقت ملکانه سیراب کنه انه القادر علیه
 و المتطول به و الحمد لله کفا فضاله و حسب نواله و الصلوة علی النبی محمد
 و آله و سلم

علی یسید العبد الضعیف الفقیر
 المحتاج الی رحمة ربّه
 محمد بن عیسی البخاری
 المولود فی الرابعه رجب سنه
 وثمانین وستمائة
 وصالی الله
 علی محمد
 و آله الطاهین
 اللهم صل علیهم
 و آلهم و سلم

مع الحروف و اوضاع الحروف بالکشاف من الغنی
 فکتبته سماه الفرفوق عروشه
 فکتبته سماه الفرفوق عروشه
 کما یذبح الطورک من اجل ریشم

حال الصلاة علیه السلام
 انما اراد الله به خیراً لانه الطاعة و...
 القناعة و تقوى فی البین صدق رسولهم
 ارادت با عمل و زهد و کوشش
 انجست زنا اهل بدو نازد خاشی
 صدق رسولهم و تقوى فی البین صدق رسولهم
 انجست زنا اهل بدو نازد خاشی
 انجست زنا اهل بدو نازد خاشی
 انجست زنا اهل بدو نازد خاشی



■ ترجمه متن سریانی در موش و گربه ● متن عربی باب السنور و الجرذ

■ زداشتر^۲ بی‌شام را بگفت: اکنون بنمای مرا چگونه مردی ناتوان، چون گرفتار دشمنانی بی‌شمار آید، به یاری خرد از چنگ آنان بگریزد، بدین تمهید که یکی را به دوستی و آشتی با خویش برانگیزد و دیگر دشمنان را از وی دور بدارد، و در اندیشه آن باشد تا آنکه با وی پیمان دوستی و آشتی بسته، وی را به نیرنگی از پای در نیاورد؛ و چگونه آن آشتی را پایدار و استوار بدارد؟

● قال الملك: قد فهمت مثل من يعجل بالأمر ولا يعمل بالتثبت فاضرب ان رأيت^۳ مثل رجل كثير عدو فحصره^۴ من كل جانب فاشفى^۵ على الهلكة والتمس المخرج بموالة بعض العدو ومصالحته فيسلم^۶ مما يتخوف وفي لمن صالح^۷. فاخبرني عن موضع الصلح وكيف يلتمس ذلك.

■ بی‌شام بگفت: دشمن را پیوسته نباید دشمن و دوست را همواره نتوان دوست انگاشت؛ چه دشمن اگر سود خویش در دوستی و آشتی ببند، به دوستی روی آرد و اگر دوست را از دوست زیان رسد، به دشمنی با دوست روی کند. بنای کینه و دوستی بر سود و زیان استوار است. مرد خردمند، چون نیاز افتد، به یاری دشمن شتابد و دشمن او نیز به گاه نیاز به فریاد وی رسد. آن کس که سود خویش پیش چشم دارد و تواناست تا با دوست و دشمن گاه دوستی و گاه دشمنی پیش گیرد، کامیاب گردد. نمونه آن داستان موش و گربه است.

● قال الفيلسوف: ان العداوة والولاية (والولاء) والمودة والبغض^۸ ليس كلها تثبت وتدمم وكثير من المودة تتحول^۹ بغضاً وكثيراً (و كثير) من البغض يتحول مودة^{۱۰} عن حوادث العلل والأمر و ذوالرأي يحدث^{۱۱} لكل ما حدث من ذلك^{۱۲} (كذا) وان من الطمع فيما قيل العدو والناس عند الصديق^{۱۳} (كذا) يمتنع^{۱۴} ذو العقل عداوة كانت في نفسه لعدوه من مقاربة والتماس ما عنده اذا طمع منه في دفع مخوف أو خير مرغوب فيه ويعنى (يفنى) الرأي^{۱۵} في إحداث المواصله والموادعة. و من ابصر في ذلك الرأي و اخذ^{۱۶} فيه بالحزم ظفر بحاجته. و من امثال ذلك السنور و الجرذ اللذين (اللذان) اصطلحا و كان لهم (لهما) رأي فكان في ذلك صلاحهما^{۱۷} جميعاً و نجاتهما من الورطة الشديدة.

■ زداشتر گفت: «چه بود آن داستان؟»

بی‌شام گفت: روزگاری درختی بود نیروت^{۱۸} به نام، تناور و پرشاخ و برگ، و در سایه‌اش همه گونه جانور و در شاخسارش پرندگان آشیانه داشتند. در پای آن درخت موشی می‌زیست به نام پرت^{۱۹} و گربه‌ای به نام رهما^{۲۰} در آنجا لانه داشت. و شکارچیان بسیار بدانجای

۱ اقدم نسخة مخطوطة مؤرخة لكتاب كليله و دمنة، عني بنشرها الاب لويس شيخو اليسوعي، مدرّس الآداب العربيّة في المكتب الشرقيّ اللاحق بكلية القديس يوسف، طبع بالمطبعة الكاثوليكية للأباء اليسوعيين، في بيروت سنة ١٩٠٥، ص ٢١٠-٢٠٥.

۲ در باره این نام نک: Nöldeke, th., Anzeige von Bickells Werk, ZDMG, XXX, 1876, 752-772; Hertel, J., 1904, S. 96.

۳ عز: «قال الملك للفيلسوف: قد سمعت المثل الذي ضربت، فاضرب لي الآن»؛

۴ عز: «كثر عدوه و حصروه».

۵ عز: «فأشرف على».

۶ عز: «فسلم».

۷ عز: «صالح منهم».

۸ عز: «ان العداوة والمودة والبغض».

۹ عز: «يتحول».

۱۰ عز: «محبّة و مودة».

۱۱ عز: «و ذوالرأي و العقل ههتي».

۱۲ عز: «من ذلك رأياً».

۱۳ عز: «... يحدث من ذلك قِبَل العدو، و اليأس مما عند الصديق».

۱۴ عز: «فلا يمتنع».

۱۵ عز: «يُعمل الرأي».

۱۶ عز: «في ذلك فأخذ...».

۱۷ عز: «و من امثال ذلك مثل الجرذ و السنور اللذين اصطلحا حين كان ذلك الرأي لهما صواباً».

18 Nīr(y)t

– در ترجمه جدید سریانی نام این درخت به صورت *bairōz* یا *bīrūz* آمده است (نک: Wright, 263, 1.17).

۱۹ چنین است در دستنویس: prt؛ در ترجمه سریانی جدید نام او به صورت *Afyudyun* آمده است (نک: Wright, 263, 1.17). در سنسکریت نام این موش *palita* است (نک: پنجه تنتر، ۱، ب ۲۱۹، ص ۵۴۶) و همین صورت در ترجمه سریانی، با جایگزینی «ل» به «ر» به صورتی که در متن آمده، به کار رفته است. تحول «ل» به «ر» در فارسی میانه رایج بوده است و ظاهراً در اصل ترجمه برزویه نیز صورتی مشابه سریانی به کار رفته بود. در یکی از دستنویس‌های ترجمه اسپانیایی کهن نام این موش *vendo* است (در باره صورت‌های گوناگون نام این موش در دستنویس‌های ترجمه اسپانیایی کهن، نک: Hotinger, A. *kalia und dimna, ein versuch zur darstellung der arabisch-altspanischen Übersetzungskunst*, Luzern 1958, S.19.

۲۰ در دستنویس: Rhym؛ در ترجمه جدید سریانی نام وی به صورت *Rōmī* آمده است (نک: Wright, 263, 1.18)؛ در پنجه تنتر از او به نام *lomaça* نام برده شده است. در ترجمه اسپانیایی کهن (Hotinger, A. *kalia und dimna, ein versuch zur darstellung der arabisch-altspanischen Übersetzungskunst*, Luzern, 1958, S.19.) از او به صورت *Rabi* یاد شده است.

می آمدند و برای چرندگان دام و برای پرندگان تور می نهادند. شبی گربه، که نامش ره‌ما بود، در دام افتاد. به گاه خوراک، موش از سوراخ بیرون آمد و بیمناک به هر سوی «بنگریست» و در پیرامون بگشت تا چشمش به گربه افتاد که در دام افتاده بود و شاد شد. چون باز پس نگریست راسوی بدید در کمین وی بنشسته و چون به بالا بر درخت بنگریست، بومی دید آهنگ جان وی کرده؛ از هر سوی در خطر افتاده، با خود اندیشید «اگر بازگردم، در چنگ راسو گرفتار آیم و اگر پیش تر روم گربه بکشم؛ چون به هر سو رو کنم، بوم بر من فرود آید. از هر سو خطر در کمین نشسته است. بهتر آن است تا خویشتن خرد کنم و سر فراز دارم و چاره‌ای در اندیشم، زیرا خرد مرید روشن‌رای سرچشمه‌ای است ژرف و در کام و ناکامی از جای بدر نرود، چندانکه در کامیابی از خویشتن بدر نرود و در ناکامی اندیشه‌ی وی فرو نیویشد، بلکه با شکیبایی به یاری خرد در پی ابزار و چاره‌ای برآید. من اکنون بیازمودم و دانستم که از این تنگنا مرا راه‌گریزی نباشد جز دوستی با گربه؛ چه او نیز مانند من در حالی است که یاوریش جز من نباشد. شاید او چون سخن راست من بشنود، به سود خویش آگاه گردد و با من از در دوستی درآید و من نیز بدین شیوه‌ی رهایی یابم».

● قال الملك: وكيف كان ذلك؟

مثلاً. قال بيدبا الفيلسوف^{٢١}: زعموا انه كان بمكان كذا وكذا شجرة من الدوح في اصلها حجر سنور يقال له رومي و حجر لجرذ يقال له قريدون^{٢٢}. وكان الصيادون ربما التمسوا صيد الوحش و الطير قرب تلك الشجرة^{٢٣} و ان صياداً نصب حبالاً (حبال) له^{٢٤} فوقه فيها رومي. و خرج الجرذ ليبتغني ما ياكل و هو مع ذلك حذر يتلفت و ينظر. فلما رأى السنور مقطنصاً في الحبال فرح. ثم التفت خلفه فابصر ابن عرس قد تبعه و كمن له و نظر فوقه^{٢٥} فاذا بومة على شجرة ترصده. فخاف ان انصرف عاجلاً راجعاً^{٢٦} ان يثب عليه ابن عرس و ان ذهب يميناً أو شمالاً أن تختطفه^{٢٧} البومة و أن يقدم^{٢٨} فالسنور أمامه فقال^{٢٩}: «هذا بلاء قد كفتني^{٣٠} و شرور تظاهرات على و لا مفزع^{٣١} إلا الى عقلی و حيلتي فلا يكونن من شأنی الدهش^{٣٢} و لا يذهبن قلبي شعاعاً فان العاقل لا يتفرق رأيه و لا يغرب (يعزب) عنه^{٣٣} عقله على حال و انما عقول ذوي الالباب^{٣٤} كالبحر الذي لا يدرك غوره و لا يبلغ البلاء من ذا (ذي) الراي مجهود عقله فيهلكه و لا الرجاء^{٣٥} ينبغي له ان يبلغ^{٣٦} مبلغاً يطهره و يسكره و يعمي عليه امره ثم قال: لا حيلة أمثل من التماس صلح السنور^{٣٧} فان السنور قد نزل به بلاء و لعلي اقدر على خلاصه و لعله ان قد سمع (كذا) مني ما اكلمه به من الكلام الصحيح الصادق الذي^{٣٨} لا خداع فيه و ان يفهم عني و يطمع في معونتي و يخلص بذلك لصلحي و لعله تكون لي و له في ذلك خلاص»^{٣٩}.

■ پس با گربه چنین گفت: «چونی گربه؟» <گربه> پاسخ گفت: «نزار و نیازمند، آنگونه که تو را آرزوست».

● ثم دنا من السنور فقال: كيف حالك؟ قال السنور: كالذي تهوي في الضنك و الضيق^{٤٠}.

■ موش گربه را بگفت: «<دیری است تا> من آرزوی مرگ و ناکامی ترا می‌کرده‌ام، اکنون مرا چنین افتاده که بر تو امید بسته‌ام و دیگرم آرزوی مرگ تو نیست؛ ترا نیز جز من کس از بند نتوان رها نید. پس این سخنم بشنو و بدان که اینک دروغ نمی‌گویم؛ چون راسو و بوم دشمنان من اند و در برابر آنان من ناتوان و بیمناکم. اکنون راسو از پس در من درآوید و بوم از فراز و مرا از تو و از آنان و آنان را از تو بیم باشد. اکنون به تو روی آورده‌ام تا یاری‌ام کنی و برهانی‌ام و من نیز، چون از آنان جستم، دام تو بردرم و از بند برهانمت. زیرا آن کس که بر دیگری اعتماد نتواند کرد، دیگری نیز بدو اعتماد نکند و چنین کس را گریز پندارند نه خردمند و آن دو هریک از دیگری بیمناک باشد. پس با من از در آشتی درآ و به من اعتماد کن. چون تو پیوند خویش با من استوار سازی، من نیز پیمان خود به جای آرم. اکنون زندگی تو به من و زندگی من به تو بسته باشد؛ بدان که رستگاری مردم <در دریا> به کشتی و بقای کشتی به مردم بسته است

٢١ عز.: «قال الفيلسوف».

٢٢ عز.: «زعموا انه كان بارض سرتديب شجرة من الدوح، وكان في اصلها حجر لجرذ يقال له قريدون، و حجر لسنور يسمي رومي».

٢٣ عز.: «وكان الصيادون ربما اجتازوا بذلك المكان يلتمسون صيد الوحش...».

٢٤ عز.: «...صياداً مرّ و نصب حباله ذات يوم...».

٢٥ عز.: «فأبصر ابن عرس قد تبعه فنظر فوقه...».

٢٦ عز.: «فخاف، أن انصرف راجعاً».

٢٧ عز.: «أخذته».

٢٨ عز.: «وإن تقدّم».

٢٩ عز.: «فقال الجرذ».

٣٠ عز.: «قد اكتفتني».

٣١ عز.: «و لا مفزع لي».

٣٢ عز.: «الدهش من شأنی».

٣٣ عز.: «لا يتفرق عليه رأيه و لا يعزب عنه».

٣٤ عز.: «ولا الرجاء».

٣٥ عز.: «يبلغ منه».

٣٦ عز.: «لا أرى حيلة أمثل من التماس صلح السنور».

٣٧ عز.: «...اقدر على صلاحه و لعله، لو قد سمع مني ما أكلمه به من الصحيح الذي...».

٣٨ عز.: «في معرفتي ويسلس بذلك لصلحي. لعله يكون له و لي في ذلك نجاه».

٣٩ عز.: «ثم دنا منه فقال: كيف حالك؟ فأجابته السنور: كالذي تهوي؛ في الضنك و الضيق!».



و تنها از این راه هردو از دریا به کرانه رسند. پس ما نیز هر یک باید دیگری را برای نجات خویشتن برهاند.»

● قال الجرذ: قد عمري كنت وانا يسرّتي ما ساءك و ايّما ضيق عليك لي سعة^{٤١} ولكنني اليوم قد شاركتك في البلاء فلا أرجو لنفسني خلاصاً ألباً بالأمر الذي أرجو لك به الخلاص فذلك الذي عطفني عليك وستعرف مقالتي انه ليس فيها كذب^{٤٢} ولا مخادعة. قد ترى مكان ابن عرس كامناً لي و مكان البومة تريد اختطافي و كلاهما لي و لك عدوٌ وهما يخافانك و يتّقيانك فان انت جعلت لي أن انا دنوتُ منك ان تؤمّني فانجُ (فأنجو) بذلك منها فأنّا قاطع حبالك و مخلصك^{٤٣} ممّا انت فيه فاطمئنْ إلى ما ذكرت لك و ثقْ به مني فانه ليس احداً (احد) ابعد الى الخير^{٤٤} من اثنين منزلتهما واحدة و صفتهما مختلفة احدهما ممّن^{٤٥} لا يثق به احداً (احد) و الآخر ممّن^{٤٦} لا يثق باحد و لك الوفاء عندي بما جعلت لك من نفسي فاقبل مني واسترسل اليّ و لا تؤاخر (تؤخر) فان العاقل لا يؤخر عمله و لتطبّ نفسك ببقائني كما طبّبت نفسي ببقائك فان كلّ واحد ممّا ينجو بصاحبه كالسفينة والركاب في البحر فالسفينة تُخرج الركاب من البحر و بهم تخرج السفينة.^{٤٧}

■ چون گربه این سخنان موش شنید بی گمان شد و دل بدو استوار کرد و بدو گفت: «راست و به شایستگی سخن گفتمی».

● فلما سمع السنور مقالة الجرذ عرف انه صادق و سرّه ذلك^{٤٨} و قال للجرذ: ارى قولك شبيهاً بالحق و الصدق و انا راغب في هذا الصلح الذي ارجو (به) لنفسى و لك الخلاص ثم ساشكر لك ما بقيت و أجازيك به احسن الجزاء.

■ موش گفت: «پس برآنم تا با تو پیمان دوستی بدم و نزد تو آیم و چون راسو و بوم مرا با تو دوست ببینند، ناکام بازگردند و من از بیم بزهم و سپس بندهای تو بگشایم».

● قال الجرذ: فاذا دنوتُ منك فليرى (فليرى) ابن عرس مكاني و البومة (كذا) ما يعرفان به صلحنا فينصرفان آتسّين وأقبل على قرض حبالك.

■ پس گربه با او پیمان بست و در آغوشش فشرد. چون راسو و بوم آن دورا در دوستی با یکدیگر استوار دیدند، امید بر بستند و از آنجای برفتند. موش بریدن بندها را چندان به آهستگی بیآغازید که به دیدن آن گربه او را بگفت: «دوست من، چون است که تو در کار خویش شتاب می‌ورزیدی و پای بر می‌فشردی و اکنون، چون کام تو برآورده گشت، در کار من ایدون سستی نمایی؟ و این نه شایسته آیین مردم آزاده بود که در کار دوستان تغافل ورزند؛ پس اینک در کار من شتاب ورز بداندان که من در کار تو ورزیدم تا از این بند رها گردم و چون بمیرم نه از آن رو باشد که بر اثر تغافل تو مرده باشم».

● فلما دنا الجرذ من قرض رباط السنور فاستبطأه (استبطأه) السنور و قال^{٤٩}: ما اراك جاداً في قطع رباطي فان كنت حين ظفرت بحاجتك عدلت^{٥٠} ممّا كنت عليه و توانيت في حاجتي فليس هذا للكريم بخلق (بخلق) ان يتوانى في حاجة صاحبه اذا استمكن من حاجة نفسه. و قد كان لك في عاجل مودّتي من النفع^{٥١} و الاستنقاذ من الهلكة ما قد رأيت و انت حقيق ان تكافيني و لا تذكر عداوة كانت بيني و بينك فان حقيقاً ان تنسيك الخلة الواحدة من الاحسان الخلال الكثيرة من الاساءة. و اعجل العقوبة عقوبة الغدر و اليمين الكاذبة و من اذا تضرّع اليه و سئل العفو لم يعفّ و لم يغفر.^{٥٢}

■ موش پاسخ گفت: «من سستی نمی‌ورزم، بلکه مرا اندیشه جانم باشد، چه اگر تو رها گردی، بر من هجوم آری».

پس «گربه» سوگند بر درستی و راستی اندیشه خود خورد، چندانکه موش را گمان از دل رخت بریست و ترسان به بریدن بندهای گربه بیآغازید.

● قال الجرذ: ان الصديق صديقان^{٥٣} طامع و مضطرّ و كلاهما يلتبس المنافع و يحترس من المضار. فامّا الطامع منهما فاسترسل اليه و اعمل له^{٥٤} على كل حال. و امّا المضطرّ فان له حالات يُسترسَل اليه فيها و حالات يُتقى فيها فلا يزال يُرتهن^{٥٥} منه بعض حاجته ببعض

٤١ عز: «لا تكذيب لك. لعمرى لقد كان يسرّتي ما ساءك وأرى ما ضيق عليك لي سعة».

٤٢ عز: «ريب».

٤٣ عز: «فان انت جعلت لي ان تؤمّني، ان انا دنوتُ منك فأنجو بذلك منهما فاني مخلصك».

٤٤ عز: «من الخير».

٤٥ عز: «من».

٤٦ عز: «من».

٤٧ عز: «فبالسفينة يخرج الركاب من البحر و بالركاب تخرج السفينة».

٤٨ عز: «... وأقبل أنا على قرض الحبال. فلما دنا الجرذ من السنور أخذه فالترمه. فلما رأيت البومة و ابن عرس ذلك انصرفا خائبين».

٤٩ عز: «في مودّتي من عاجل النفعة».

٥٠ عز: «فان ما حدث بيننا حقيق أن تُنسيك ذلك، وإن الكريم لا يكون إلا شكوراً غير حقود، تُنسيه الخلة الواحدة من الاحسان الخلال الكثيرة من الاساءة. و اعجل

العقوبة عقوبة الغدر و اليمين الكاذبة، و من اذا تضرّع اليه و سئل العفو لم يعفّ و لم يصفح».

٥١ عز: «الأصدقاء صديقان».

٥٢ عز: «فلا يزال العاقل يرتهن...».

٥٣ عز: «الطامع منهما فيسترسَل اليه و يوثق به...».

ما قد بقي و يُخاف و ليس عامّة التواصل و التحابب (والتحاب) بين الخلق الاّ للتماس عاجل النفع او مرجوّه وانا واف لك بما جعلت لك و محترس في ذلك من ان يصيبني مثل ما الجائي الي صلحك فان لكل عمل حيناً و ما لم يكن في حينه فلا عاقبة له و انا قاطع حبانك لحينها غير اني تارك عقده ارتهنتها منك فلا اقطعها الاّ في الساعة التي اعلم انك عني فيها مشغول.⁵⁶

■ گفتگوی آن دو به درازا بینجامید و روز در رسید و شکارچیان بیامدند و چون گربه این بدید بر جان خویش بیمناک گشت. موش زمان بریدن بندهای گربه را بدانست و بندهای او با شتاب ببرید و گربه هراسان بر درختی بجهید و موش درسوراخی خزید. و اینگونه با همیاری هم برستند. پس شکارچیان برفتند و گربه از درخت فرود آمد و موش را آواز داد؛ لیکن موش نزدیک او نرفت.

● ففعل ذلك حتى اذا اصبح اذا هما بالصياد قد اقبل من بعيد فقال الجرذ: الآن جاء موضع الجدّ في قطع حبانك. فلم يدنو (يدن) الصياد حتى فرغ عن سوء ظنّ من السنور و دهش. فلما فرغ غدا الى الشجرة فصعدا و انجر الجرذ⁵⁷ و اخذ الصياد حبانله مقطوعة و انصرف خائباً. و خرج الجرذ من بعد ذلك من جحره فرأى السنور من بعيد ففكر ان يدنو منه.

■ گربه گفت: «ای دوست که در حقّ من نیکویی کردی، نزدیک من آی و از بار درخت دوستی میوه برچین! تو به خاطر من خویشتن رنجه داشتی؛ اکنون نزد من آی، زیرا آن کس که دوست بیابد و در نگاهداری دوست نکوشد، از درخت دوستی هیچ بهره‌ای نچیند؛ من زندگی ام را و امدار توام؛ تو باید از سوی من و دوستانم و خویشانم از پاداش این کار نیک بهره‌ور گردی؛ پس نزدیک آی و ببین آنچه از آن من است، از آن تست و بیم مدار!» . پس بر درستی و صداقت خویش سوگندها بخورد.

● ناداه السنور: ايها الصديق ذي (ذا) البلاء الحسن ما يمنعك من الدنوّ مني لأجزيك ما احسن ما ابلتني هلمّ اليّ ولا تقطع اخائي فانه من اتخذ صديقاً و اضاع صداقته⁵⁸ حُرّم ثمرة الإخاء و أيس من نفعه الاخوان و ان يدك عندي اليد التي لا تُنسى فانك حريص⁵⁹ ان تلتمس مكافأة ذلك مني و من صديقي⁶⁰ فلا تخافنّ مني شيئاً. و اعلم ان ما قبلي لك مبدول. ثم حلف واجتهد على ان يصدقه بما قال.

■ پس موش پاسخ داد: «آن کس که از دشمن چشم دوستی دارد و دوست را از دشمن باز نشناسد، خویشتن را دشمن بیافریند و خود را به دست وی سپارد، مانند آن بود که بر دندان تیز پیل نشیند. خردمند را چون نیاز افتد به دشمن اعتماد کند و دوست را، چون از دوست زیان ببیند، رها کند. بچه چهار پایان از برای شیر از پس مادر دود و چون شیر بند آید بچه روی گرداند و مادر را بهلد و رهایش کند. خردمند آن است که سود و زیان خویش باز شناسد. من نیز تنها از این روی یاریت کرده‌ام؛ اگرچه مرا زین پس مهر تو در دل است و نیکی ترا آرزو می‌دارم، آرزویی که تاکنون مرا در سر نبود، اما از تو می‌خواهم تا ترک این اندیشه نمایی چه آنکه مرا از تو جز زیان نرسد؛ پس از پاداش کار من درگذر، زیرا دوستی تو مرا از دور خوشتر بود.»

و بدین گونه موش و گربه از خطر برهیدند.

● اجابه الجرذ: انه ربّ عداوة باطنه ظاهرها صداقة و هي اشد ضرراً من العداوة الظاهرة و من لم يحترس منها وقع موقع الرجل يركب باب الفيل المغتم ثم يغلبه النعاس فيقع تحت فراسن الفيل فيطأه فيقتله.⁶¹ و انما سُمّي الصديق صديقاً لما يُرجى من نفعه و العدو عدواً لما يُخاف من ضرّه. فان العاقل اذا رجا العدو⁶² و اظهر له الصداقة و اذا خاف ضرّ الصديق اظهر له العداوة. أو لآ ترى متابع البهائم⁶³ انما تتبع امهاتها رجااً لا لبانها فاذا انقطع ذلك انصرف عنها. و كما ان السحاب يتهياً ساعة⁶⁴ و ينقطع اخرى و يقطر ساعة و يمسك اخرى كذلك و يمسك اخرى كذلك العاقل يتلونّ مع متلونّات الامور على اختلاف الحالات بين الاخوان و الاصحاب فينبسط مرّة و ينقبض اخرى و يسترسل مرّة و يحترس اخرى و يرضى مرّة و يسخط اخرى و يتجلّد مرّة و يستنكر اخرى.⁶⁵ و ربّما قطع الصديق عن صديق ما كان يصله به فلا يخاف شرّه⁶⁶ لان اصل امره لم يكن عداوة. فأمّا ما كان اصل امره عداوة ثم أحدث صداقة لحاجة حملته على ذلك فانه اذا ذهب الامر الذي احدث ذلك صار الى اصل امره كالماء الذي يُسخن بالنار فاذا رُفِع عنها عاد بارداً. و لا عدواً (عدواً) اضّر لي من عداوة

56 عز: «... و انا قاطع حبانك لوقتها غير اني تارك عقده واحدة ارتهنك بها، فلا اقطعها الاّ في الساعة التي اعرف انك عني فيها مشغول.»

57 عز: «الآن جاء موضع الجدّ في قطع بقية حبانك. فقطع حبانله. فلم يدنو منهما الصياد حتى فرغ الجرذ عن سوء ظنّ من السنور و دهش. فلما فرغ أفلت عدائي الى الشجرة فصعدا و دخل الجرذ الجحر.»

58 عز: «من اتخذ صديقاً ثم اضاع وداخانه.»

59 عز: «حقيق.»

60 عز: «و من اخواني و اصدقائي.»

61 عز: «و من لم يحترس منها وقع موقع من يركب ناب الفيل المغتم ثم يغلبه لنعاس.»

62 عز: «رجا نفع العدو.»

63 عز: «اولاد البهائم.»

64 عز: «يبتهم ساعة.»

65 عبارت «و يرضى مرّة و يسخط اخرى و يتجلّد مرّة و يستنكر اخرى» در متن عزام نیامده است.

66 عز: «... يصله بفضل فلم يخف شرّه.»

مثلك بعد اذ كان بيننا من الوُدِّ والصفاء ما قد كان وبعد ائتلافنا واسترسال بعضنا الى بعض وقد اضطررتني واياك حاجة اجدت كلَّ واحد منَّا الى صاحبه ما اجدتنا من المصالحة^{٦٧} فقد ذهب الامر الذي احتجت اليّ فيه واحتجت اليك فيه فإخاف ان يكون مع زهابه عود العداوة^{٦٨} ولا خير للضعيف في قرب العدو القوي ولا للذليل في قرب العدو العزيز ولا اعلم لي اليك حاجة الا ان تريد اكلني ولا ارى لك الثقة بي. فاني قد علمت ان العدو الضعيف اقرب الي ان يسلم من العدو القوي اذا احتس منه ولم يغتر به من القوي اذا اغتر بالعدو الضعيف و استرسل اليه. والعاقل يصانع عدوّه اذا اضطر اليه و يظهر له وده و يُريه من نفسه الاسترسال اليه اذا لم يجد من ذلك بدأً و يجعل الانصراف عنه اذا وجد الي ذلك سبيلاً. و اعلم ان صريع الاسترسال لا يكاد تستقيل صرعتة^{٦٩} و العاقل يفي لمن صالح بما جعل له و لا يثق لنفسه^{٧٠} بمثل ذلك من احد ولا يؤثر على البعد (من) عدوّه ما استطاع. فالبعد لك من الصياد و البعد لي منك احزم الرأي. وانا اودك من بعيد و لا عليك ان تجزييني بمثل ذلك ان رأيت ولا سبيل الي اجتماعنا. فهذا باب مُبصر فرصته في مصالحة عدوة والاخذ بالاحتراس منه.

Nameh-ye Baharestan: vols. 8-9, 2007-2008, ser. nos. 13-14

The Old Syriac Translation of the *Kalīla wa Dimna*

Dr. Fazel PAKZAD

(University of Tübingen)

We know of several Syriac translations of Middle Persian texts, most of which are no longer extant. Fortunately the Syriac translations of the Middle Persian texts of the stories of Sindbād, Alexander, and the Panchatantra, which are considered quite close to the lost Middle Persian originals of these works, have survived.

This paper begins with a short discussion of the Syriac translation of the Sindbād and proceeds to a consideration of the Syriac translation of the Panchatantra.

Compared to Greek, Arabic, and Persian translations of the Panchatantra and the Book of Sindbād, which are rendered into quite a florid and artistic prose, the Syriac translations tend to be simple and straightforward. The Syriac translation of the Panchatantra was made from a lost Middle Persian rendition of the original Sanskrit, that is in twelve chapters. It has been established that the Greek translation of the book, which was previously thought to have been made directly from the Middle Persian translation of the text, was in fact made from its Syriac translation. However, the Greek translator has somewhat changed the simple text of his Syriac exemplar and has created a highly elaborate and artistic rendition of the straightforward Syriac text.

The Syriac Book of Sindbād was also translated into Arabic, and that Arabic translation, which is no longer extant, was later rendered into Spanish. The date of the Greek translation of the Book of Sindbad is placed in the final decades of the 11th century AD.

The Syriac translation of the Panchatantra was probably made, not from the Middle Persian, but from an Arabic translation of it in the 4th or 5th centuries hejri. This text can be quite useful in editing the Arabic text of this book. The translator seems to be a Christian cleric, whose prose is full of Arabic vocabulary and biblical references. The frequency of the Arabic vocabulary in his prose implies that the translation was effected when Syriac was dying out, and was being replaced by Arabic.

The headings of the ten chapters of the Syriac translation of the Panchatantra and the differences of these headings in this translation with what is found in the Indic text and the Arabic, Persian, Greek, and the old Hebrew translations of the book are given at the end of the article.

٦٧ عز: «فلا عدو أضرت لي منك. و قد كان اضطررتني و اياك أمر أخرجنا إلى ما صرنا إليه من المصالحة».

٦٨ عز: «عود العداوة بيني و بينك».

٧٠ عز: «... و يثق بذلك من نفسه، ولا يثق لها».

٦٩ عز: «يستقيل عشرته».